



چراغ دومین جیم در مدرسه تاریخ جیم
این بار در یک مدرسه پسرانه روشن شد
سنگ، توپ، شلیک!
شش سالگی جیم و شش
خاطره از جیمی‌ها

پنج‌شنبه / ۲۳ آذر ۱۳۹۱ / شماره ۲۸۳ / ضمیمه هفتگی جوان / شماره ۱۸۲۹۱ فرسان

w w w . j e e m . i r



۴ نخبه مشهدی از دغدغه‌هایی می‌گویند
که هر سال تکرار می‌شود

**هفته پژوهش؛ هفته‌ای برای
سر دادن شعارهای زیبا**

متن سخنرانی آقای مسئول لو رفت

تو پژوهش اونس با من!

صدا، دوربین، خطر

به بهانه حضور بدل کاران ایرانی در فیلم جیمزباند
پای صحبت بدل کارانی نشستیم که با جان خود بازی می‌کنند

SKYFALL

007



این روزها در تاکسی

چند وقتی است که بیشتر با وسایل نقلیه عمومی رفت و آمد می‌کنم، به خصوص با تاکسی. رانندگان محترم تاکسی به دلیل این‌که از صبح تا شب با آدم‌های مختلفی در انواع گوناگون برخورد دارند؛ وقتی وارد گفت‌وگوی شان می‌شوی متوجه می‌شوی کشکولی هستند از نظرات مردم. برخی از رانندگان علاوه بر این‌که با آدم‌های مختلف جامعه از پیر و جوان، استاد دانشگاه و کاسب، عمده فروش و خرده فروش، دارا و ندار هم کلام می‌شنوند؛ برنامه‌های مختلف رادیو را هم گوش می‌دهند و اگر هم مقداری اهل فکر و تحلیل باشند؛ حرف‌های چند دقیقه‌ای مسافران‌شان را با برخی از حرف‌های کارشناسی رادیو تلفیق می‌کنند و به نتایجی می‌رسند.

این روزها تاکسی‌ها پر شده است از موضوعات گرانی، خبرهای مربوط به ارز و طلا و سکه، این‌که گرانی‌ها کمر مردم را شکسته یا نشکسته، پر شده است از خاطراتی که در بازار برای مردم یا حتی خود راننده پیش آمده... مثلاً چند شب پیش با راننده محترمی هم صحبت شدم، می‌گفت خرج دوا و درمان سرماخوردگی دختر بچه‌اش ۴۷ هزار تومان شده است و برای این‌که خرج این مریضی را در بیاورد، آن شب را نخوابیده و تا صبح کار کرده و از صبح روز بعد تا شب هم که طبق روال معمول باید کار می‌کرده است. راننده‌ای می‌گفت برای رنگ‌آمیزی خانه‌اش و چند تا قوطی رنگ و این‌که هر کدام از قوطی‌ها ۲ هزار تومان ارزان‌تر باشد، چند بار بین مغازه ارزان‌فروش و گران‌فروش را پیموده تا به گران‌فروش بفهماند؛ گران می‌فروشد و دست آخر این را بشنود که خرید ما مال قبل است!

راننده‌های تاکسی بارها و بارها در این روزها، یعنی روزهای پس از پایین آمدن قیمت ارز، درباره «چسبندگی قیمت‌ها» از رادیو شنیده‌اند، درد دل مسافران‌شان را گوش داده‌اند و خودشان هم با پوست و استخوان در سرمای این روزهای بازار، آن را لمس کرده‌اند. راننده‌ای می‌گفت خود مردم هستند که به یکدیگر رحم نمی‌کنند، ولی راننده دیگری می‌گفت وظیفه دولت همین است که جوری قانون را اجرا کند و بر اجایش نظارت کند که بستر خلاف و جرم وجود نداشته باشد؛ با توصیه اخلاقی که نمی‌شود مملکت را چرخاند، زیرا همیشه تعدادی هستند که می‌خواهند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. راننده دیگری می‌گفت یک مسئول نظارت بر قیمت‌ها در مصاحبه‌اش با رادیو می‌گفته که ما ماموران فلان خیابان را از ۵ تا رسانده‌ایم به ۵۰ تا، ولی برخی از بازاریان هم بلدند چکار کنند! راننده‌ای می‌گفت با این اوضاع مردم حق دارند که به بخش نظارتی شک کنند و فکر کنند دست برخی از آن‌ها هم در کاسه چرب و چیلی برخی از همان بازاریان است. راننده دیگری که از قول فرمانده نیروی انتظامی شنیده بود به دلیل اوضاع اقتصادی میزان وقوع جرایم خرد افزایش داشته است؛ به قول خودش بیشتر مواظب و زن و بچه مسافران بود و آن‌ها را هر جایی پیاده نمی‌کرد، گرچه به همین دلیل ممکن بود مقداری ضرر کند.

این‌ها و خیلی حرف‌های دیگر را راننده‌ها می‌گفتند، ولی راننده‌ای نگفت که هزینه‌های اجتماعی و روانی که مردم متحمل می‌شوند شاید از هزینه‌های اقتصادی بیشتر باشد؛ راننده‌ای نگفت افزایش جرایم خرد یعنی این‌که یک عده‌ای که تا حالا دزد نبوده‌اند؛ الان دزد شده‌اند و طبیعتاً ممکن است نان آسان زیر زبان‌شان مزه کند یا شرایط اقتصادی بدتر شود و آن‌ها شتر دزد شوند. راننده‌ای نگفت شاید چسبندگی قیمت‌ها ناشی از چسبندگی قدرت باشد... راننده‌ها خیلی چیزها را گفتند و خیلی چیزها را هم نگفتند یا گفتند و من ننوشتیم؛ ولی من می‌گویم این راننده‌ها عجب ظرفیتی دارند که این همه از وضعیت مردم می‌شنوند و می‌بینند و دق نمی‌کنند.

(۱) اصطلاحاً به پدیده اقتصادی گفته می‌شود که قیمت تمام شده کالا برای فروشنده پایین می‌آید ولی قیمت فروش پایین نمی‌آید یا به اندازه‌ای که قیمت خرید فروشنده کم شده، قیمت فروش کاهش نداشته است.

پیش‌بینی هفته

کی‌روش در ناسا!

تیم ملی جوان شده ایران، مقابل تیم دوم عربستان به سختی صاحب تساوی بدون گل شد، در این بازی کارلوس کی‌روش به جای نشستن روی نیمکت از روی سکو بازی را تماشا کرد. در بیان علت این کارش گفته: «تصمیم گرفتم جایی پشت نیمکت بنشینم که از بالا بتوانم با تمرکز بهتری بازی بچه‌ها را زیر نظر داشته باشم. این طوری بهتر می‌توانستم روی بازی تیمم نظارت داشته باشم.» تیم پیش‌بینی هفته جارچی توصیه می‌کند اگر کی‌روش می‌خواهد در آینده با تیم ملی به جام جهانی برود، بهتر است خودش را همین فردا به ناسا معرفی کند، شاید اسباب تماشای بازی از فاصله مناسب برای او فراهم شود.



دوبایه هفته

مگر نماینده باید از دولت سوال پرسد؟!



اسماعیل احمدی‌مقدم: درست نیست تا اتفاقی افتاد بگوییم فلانی باید استعفا بدهد یا برکنار شود. **جوابیه:** بلکه اصلاً درست نیست، درستش این است که بگوییم فلانی باید کنار برود یا استعفا دهد!

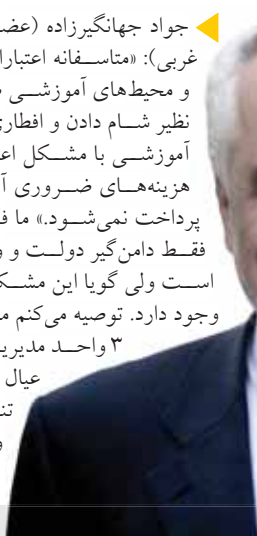


علی لاریجانی: تورم و مشکلات داخلی مربوط به مشکلات مدیریتی است. **جوابیه:** ما که خسته شدیم از پس هر هفته در این ستون نوشتیم چه چیزهایی مربوط به مشکل مدیریت است! یک لیست تهیه کنید، ببینیم کدام مشکلات مربوط به مشکلات مدیریت نیست، برویم در مورد آن‌ها بنویسیم.

نظرنه هفته

جناب مسئول! مدل موی شما چیست؟!

محمدرضا رحیمی در پاسخ به پرسش مکرر یک خبرنگار مبنی بر این‌که «جمشید بسم... چه شد؟» با لبخند به او گفت: «این موضوع چه ارتباطی به برنامه امروز داشت؟» خبرنگاران محترم توجه بفرمایند، از این به بعد فقط می‌توانید از مسئولان سئوال‌های موضوعی بپرسید، با توجه به مکان و کاری که مسئولان در حال انجام آن هستند. مثلاً اگر مسئولی در حال بریدن ریان با قیچی بود. می‌شود از او درباره مدل موهایش، معرفی آرایشگاهش، مارک شامپویش یا میزان اشتغال او به دوخت و دوز پارچه پرسید! نه درباره مشکلات اقتصادی یا گرانی و تورم.



بزرگ‌ترها وقتی از خاطرات دوران قدیم‌شان تعریف می‌کنند مثلاً می‌گویند آن زمان‌ها نانوايي یک نان می‌داد دست ملت این قدر (دست‌هایشان را به اندازه یک عالمه زیاد باز می‌کنند) ما هم که خب همیشه نان را این قدر دیده‌ایم (تفاضل دو دست در راستا‌شان) هیچ وقت باورمان نمی‌شد که در گذر زمان و در عصر علم و تکنولوژی از مقدار چیزی کم بشود اما با کمال تحیر شهرداری مشهد این تئوری را به سبک بسیار زیبایی اثبات کرده است همین چند روز پیش مطلع شدیم که طول مترو (یا قطار شهری) از ۳ واگن به ۲ واگن کاهش یافته و به اصطلاح آب رفته! است. پیش‌بینی این هفته این است که در آینده شما طول قطار شهری را برای فرزندان‌تان با آب و تاب توضیح می‌دهید و بچه‌های شما از این‌که خانم‌ها واقعا یک واگن جداگانه داشته‌اند در حیرت فرو خواهند ماند!



بیژن نوباوه (نماینده مجلس) در پاسخ به سؤالی درباره دخالت احتمالی دولت در انتخابات پیش رو گفت: من نظری درباره فعالیت‌های دولت ندارم و ترجیح می‌دهم چیزی نگویم. مگر نماینده مجلس باید در مورد کارهای دولت حرف بزند که من هم بزنم. **جوابیه:** اجازه بدهید ما از همین ستون (چون برای آن ستون مربوطه جا نیست!) جایزه «بهترین نماینده مجلس از نگاه دولت در تمام ادوار» را به شما اهدا کنیم.

جواد جهانگیرزاده (عضو مجمع نمایندگان آذربایجان غربی): «متأسفانه اعتبارات اختصاص یافته به مدارس و محیط‌های آموزشی صرف هزینه‌های غیر ضروری نظیر شام دادن و افطاری دادن شده و اکنون محیط‌های آموزشی با مشکل اعتبارات مواجه هستند و برخی هزینه‌های ضروری آن‌ها به دلیل کمبود اعتبارات پرداخت نمی‌شود.» ما فکر می‌کردیم این مشکل بودجه فقط دامن‌گیر دولت و وزارت‌خانه‌هایی مثل بهداشت است ولی گویا این مشکل در اجزای ریزتر جامعه هم وجود دارد. توصیه می‌کنم مدیران محترم نزد همسران‌شان ۳ واحد مدیریت بودجه پاس بفرمایند، چون عیال توانسته با این حقوق بنده، نه تنها ما را زنده نگاه دارد که قسط وام و اجاره خانه را هم به موقع پرداخت کند.

باشگاه آث میلان برای رفع اتهام از برخی مسئولین ورزشی وارد عمل شده است.



آقا
اگه میشه شورتش
رو هم بدید، چون تو
مملکت ما برای رسانه‌ها
خیلی مهمه با شورت
ورزشی هم عکس
داشته باشم!

آلودگی هوا ضررش بیشتر است یا سیگار کشیدن؟!



خیلی
هم هوا آلوده
نیست ها! معلوم
نیست چرا بعضی‌ها
ماسک زدن!

اکسیژن
هوا کم شده
سیگارامون خوب دود
نمی‌ده، میجوریم ماسک
بزنی چون زیرش هوا
پاک‌تره و یک کمی
اکسیژن پیدا میشه!

باز هم حادثه‌ای در یک مدرسه، کلاس درس را به آتش کشید؛ این بار روستای شین‌آباد پیرانشهر در استان آذربایجان غربی



بی خیال
من شو! هنوز ۳۰
درصد مدارس کشور
از بخاری نفتی استفاده
می‌کنن، ما که رفتم ولی
تو رو خدا یکی به داد
اونا برسه...

مسابقه / این هم یک شیوه تهیه خبر و گزارشگری است دیگر!



به
نظر شما این خبرنگار
در حال گفتن چه خبری
است که مجبور شده در این
وضعیت قرار بگیرد؟! تا شنبه ۲۵ آذر
ماه فرصت دارید پیامک‌های خلاقانه
خود را به شماره ۲۰۰۹۹۹ بفرستید.
حتماً ابتدای پیامک خود، کلمه
«فتوچاپ» را بنویسید.
منتظریم...

شبه‌سازی هفته

دختر هر چه در خانه بماند، روی بختش مانده!

واردات موتورسیکلت ساخت چین، هند، اندونزی، مالزی و ژاپن در حالی ادامه دارد که ارزش برخی از این موتورسیکلت‌ها حتی از مرز ۴۳ میلیون تومان هم گذشته است. گل بود به سبزه نیز آراسته شد. بعد از واردات ماشین‌های لوکس، حالا نوبت به موتورهای لوکس است. خدا رحم کند، اگر با همین وضعیت به جلو برویم، به زودی شاهد واردات فرغون لوکس، گالری نون خشکی لوکس، و حتی عصا و واکر لوکس خواهیم بود.

زهره سجادی، معاون امور خانواده مرکز امور زنان و خانواده نهاد ریاست جمهوری: دختر پس از ۴۰ سال به سن عقلی می‌رسد و پیش از آن نمی‌تواند بدون مجوز پدر از کشور خارج شود. با این تفاسیر، سن ازدواج اصلاً برای خانم‌ها بالا نرفته است و اساساً گفته‌اند، در آستانه یافتن رشد عقلی، ازدواج کردن خیلی هم عمل شیک و مجلسی است!



مشاوره‌پی هفته

آیا هزینه سفرهای دولت زیاد است؟

فوتبال دوست: محمود احمدی‌نژاد گفته است تحریم و فشارهای اقتصادی، ایران را در هم نمی‌شکنند. به نظر شما اگر دولت را تیم فوتبال در نظر بگیریم چند گل به تحریم‌ها و فشار اقتصادی خواهیم زد.

مشاوره‌چی: با وجود مهره‌های توانمند در خط حمله تیم دولت، قطعاً تیم حریف سوراخ سوراخ خواهد شد فقط بنده نگران این هستم که آیا در تیم دولت چند بازیکن مانند استاد اسدی هم وجود دارند یا خیر، آخر گل به خودی زدن مسئولیت کوچکی نیست!

یک شهروند: آقای مشاوره‌چی، حسن کامران نماینده مجلس گفته: «اکنون فقط هزینه و حق مأموریت وزرا و مقامات هم تراز آن‌ها در کشور، بیش از سه میلیارد تومان است.» یعنی هزینه حق مأموریت و سفرهای دولت زیاد است؟

مشاوره‌چی: خیر. شما خودتان تحلیل بفرمایید، با هر سفر مسئولان به نقاط مختلف، میلیاردها تومان وعده داده می‌شود و میلیاردها تومان پروژه کلنگ می‌خورد، به نظر بنده هر چه وقت این سفرها را بیشتر کنند برای آینده من و شما بهتر است. تازه بعضی مسئولین نبودن‌شان بهتر از بودن‌شان است که این می‌شود ارزش افزوده این سفرها!



بدون‌شرم هفته

هیچ دانشجویی ممنوع‌التحصیل نشده



محسن رضایی: تا هنگامی که معماری سیستم مدیریتی ایران، بقا گونه باشد، به جایی نمی‌رسیم؛ بنابراین، باید معماری نوینی در اقتصاد ایران اسلامی ایجاد شود.

سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه: درخواست از پشار اسد برای کناره‌گیری از قدرت به عنوان پیش شرط برای حل و فصل بحران در سوریه واقع بینانه نیست.

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری اعلام کرد که ممنوع تحصیل شدن دانشجویان به دلیل انتقاد کردن در دانشگاه کاملاً کذب محض است و هیچ دانشجویی تاکنون به این دلیل ممنوع تحصیل نشده است.

۳۸ کارشناس و مقام سابق آمریکایی: تحریم‌ها علیه را کاهش دهید.

۴ نخبه مشهدی از دغدغه‌هایی می‌گویند که هر سال تکرار می‌شود

هفته پژوهش؛ هفته‌ای برای سر دادن شعارهای زیبا

وحید تفریحی
v.tafrichi@jeem.ir

بعضی روزهای سال خوراک شعار دادن و حرف‌های قشنگ زدن است؛ فلان مسئول می‌آید و به مناسبتی هزار قول و وعده می‌دهد و چند روزی هم که می‌گذرد حتی یادی از آن شعارهای زیبایش نمی‌کند. هفته پژوهش و فناوری هم شاید از آن قبیل مناسبت‌هایی است که تقویم، شعارهای زیبایی را که هر سال در آن مناسبت داده می‌شود به یاد دارد. «حمایت می‌کنیم!» «به جوانان بها می‌دهیم!» «تسهیلات می‌دهیم!» فلان می‌کنیم! بهمان می‌کنیم و هزار و یک قول و وعده دیگر که جز اندکی، بقیه آن رنگ واقعیت به خود نمی‌گیرد. در این چند سال به تناسب فعالیت‌های رسانه‌ای و همچنین ارتباطی که با نخبگان مشهد داشتیم، تا کنون پیش نیامده است که یکی از این نخبگان که اتفاقاً هر کدام افتخارات ملی و بین‌المللی زیادی کسب کرده‌اند از وضع موجود در زمینه حمایت از نخبگان و پژوهشگران انتقاد نکنند و درد دل‌های‌شان را به نوع برخورد مسئولان و تنگ‌نظری‌ها بازگو نکنند. جالب این جاست که این درد دل‌ها و انتقادهای کمبودهایی که در مسیر فعالیت‌های علمی و پژوهشی نخبگان وجود دارد هر سال تکرار و گاه بر تعدادشان افزوده می‌شود، گویی گوش شنوایی پیدا نمی‌شود که خواسته‌های نخبگان علمی شهرمان را بشنود و برای برطرف مشکلات و تامین خواسته‌های‌شان تلاش کند. به هر حال به مناسبت هفته پژوهش و فناوری که از شنبه ۲۵ آذرماه آغاز می‌شود و احتمالاً با قول و قرارهای جدیدی از سوی مسئولان و متولیان علمی و پژوهشی همراه خواهد شد، تصمیم گرفتیم پای درد دل ۴ نفر از نخبگان مشهدی بنشینیم و خواسته‌ها و مطالباتی را بشنویم که هرچند ممکن است تکراری بوده و بارها بر آن تاکید شده باشد؛ اما مطرح کردن آن‌ها به امید وجود گوش‌های شنوا و همتی والا، خالی از لطف نیست.

دارنده جایزه معتبرترین کنگره جهانی قلب:

حمایت در عمل باشد نه در حرف!



که به اصطلاح «همینه که هست» و امکان تغییر وضعیت فعلی در تقویت حمایت‌های مالی از نخبگان وجود

دکتر امیرحسین صاحبکار جوان ۲۸ ساله و نخبه مشهدی است که در کارنامه علمی و پژوهشی او افتخارات زیادی به چشم می‌خورد. او که در حال حاضر دانشجوی دکتری فوق تخصصی (P.H.D) بیوتکنولوژی دارویی دانشکده داروسازی مشهد است؛ اوایل امسال توانست جایزه معتبرترین کنگره جهانی قلب را از رئیس انجمن جهانی قلب دریافت کند و به عنوان جوان محقق و برگزیده جهان در این عرصه معرفی شود. صاحبکار البته موفقیت‌های دیگری هم داشته است که از جمله آن می‌توان به برگزیده شدنش در هفدهمین جشنواره تحقیقاتی علوم پزشکی رازی نیز اشاره کرد که در آن یک ترکیب دارویی گیاهی با عنوان «کورکومین» را معرفی کرده است، دارویی که در بهبود عوارض پوستی مصدومان شیمیایی ناشی از گاز خردل اثر بخش است.

موارد مرتبط با معیشت نخبگان و پژوهشگران یکی از موضوعاتی است که صاحبکار از آن به عنوان مطالبه‌ای مهم یاد می‌کند و می‌گوید: «به نظر شما یک دانشجوی در مقطع PHD و مجموعه‌ای از فعالیت‌های علمی و تحقیقاتی که مورد توجه مجامع بین‌المللی قرار گرفته است، چه میزان حقوق می‌گیرد؟»

صاحبکار صحبت‌هایش را با فرض این‌که «شرایط اقتصادی فعلی برای حمایت از نخبگان قابل تغییر نیست» ادامه می‌دهد و می‌گوید: «فرض کنیم

ندارد، بنابراین حداقل باید شرایطی فراهم شود که دانشگاه و سایر نهادهایی که وظیفه حمایت از نخبگان و پژوهشگران را بر عهده دارند امکانات و تسهیلات بیشتری را برای این افراد فراهم کنند.» وقتی از این جوان نخبه مشهدی سوال می‌کنم: در مسیر انجام فعالیت‌های علمی و پژوهشی‌اش با چه کمبودها و مشکلاتی مواجه شده است؟ موارد زیادی را مطرح می‌کند و در توضیح مهمترین آن می‌گوید: «وقتی داروی کورکومین را مطرح کردم و اثرگذاری آن را بررسی کردم، این دارو مورد توجه مسئولان قرار گرفت و قول‌ها و وعده‌ها برای تولید انبوه آن که اهداف درمانی گسترده‌ای دارد آغاز شد، اما همین که تصمیم گرفتم تولید این دارو را وارد مرحله اجرایی کنم، با پاسخ مناسبی مواجه نشدم و حاضر نشدند بودجه‌ای برای این کار اختصاص دهند.»

او همچنین تسهیل و حمایت در ثبت جهانی اختراعات، کاهش بروکراسی و مراحل خسته کننده اداری در حمایت از نخبگان و کاهش شکاف بین تحقیقات و پژوهش‌ها با اقدامات عملی را مهمترین خواسته‌های یک نخبه و پژوهشگر عنوان کرد.

یک مخترع:

مفهوم اختراع هنوز به درستی شناخته نشده است



و تحولات مثبت نیز وجود خواهد داشت.» ضیائی که خود مخترع است و در مرکز رشد شهید کنعانی با بیش از ۲۰۰ نخبه در تماس است، تاکید می‌کند مسئولان باید دست نخبگان و مخترعان را باز بگذارند و حمایت‌های مالی بهتر و به موقعی از آن‌ها داشته باشند.

مدیرعامل مرکز رشد و خلاقیت شهید کنعانی در ادامه این گفت‌وگو تا کید می‌کند که هنوز فضای کافی برای فعالیت مخترعان به عنوان عضوی از جامعه نخبگان فراهم نشده است: «باید توجه داشت افزایش نهادهایی که ادعای حمایت از اختراعات و نوآوری‌ها را دارند، مشکلی را حل نمی‌کند و فقط موجب اتلاف بودجه‌ها و فعالیت‌های تکراری خواهد شد.»

ضیائی در ادامه می‌گوید: «مفهوم اختراعات به درستی شناخته نشده است و از همین رو اختراعات در شکوفایی اقتصاد و پیشرفت علمی و صنعتی کشور به هیچ وجه از جایگاه مناسبی ندارد.»

«سمیه ضیائی» یکی دیگر از مخترعان و نخبگان مشهدی است. ضیائی از جمله جوانان نخبه‌ای است که علاوه بر موفقیت‌ها و افتخار آفرینی‌هایش، فعالیت‌های علمی و پژوهشی فراوانی را دنبال می‌کند؛ هم ۵ اختراع دارد و دانش‌آموخته کارشناسی ارشد شیمی است و هم مسئولیت مدیرعاملی مرکز رشد و خلاقیت شهید کنعانی را بر عهده دارد. او البته در کارنامه‌اش یک نشان برنز مسابقات جهانی اختراعات در سال ۲۰۱۱ را هم ثبت کرده است. سمیه ضیائی در ابتدای صحبت‌هایش تاکید می‌کند که باید بین پژوهش‌های بنیادی و پژوهش‌های کاربردی تفاوت قائل شد: «پژوهشی که در دانشگاه‌ها انجام می‌شود، پژوهش‌های بنیادی است که به شکل پایان‌نامه‌های دانشجویی در دوره‌های مختلف کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکترا ارایه می‌شود، اما عرصه نوآوری بیشتر به مخترعان مربوط می‌شود که البته باید به هر دو عرصه بها داد.»

او در ادامه می‌گوید: «نکته مهم تفکیک پایان نامه‌ها و مقالات از ابتکارات و اختراعات است؛ باید به افراد خلاق و مخترع توجه ویژه شود چرا که در هر کاری که فکر خلاق وجود دارد تغییر

دبیرستانی درد دل مفصل و تامل برانگیزی هم دارد که برای ما ارسال کرده است که در ادامه بخشی از آن را می‌خوانید...
خب مثل این‌که باز هم باید درد دل کرد. اما به‌تازگی آنقدرها گلایه ندارم چون بالاخره خیلی چیزها برایم طبیعی شده است. جالب است بدانید ما رفتیم و برگشتیم (منظور مسابقات جهانی مکزیک است)؛ موقع برگشت، برخی از مسئولان که تا کنون اسمی از آن‌ها نشنیده بودیم، آمدند و همراه ما عکس گرفتند و همه جا اعلام کردند که یک گروه مشهدی را فرستادیم و حمایت کردیم و توانستیم رتبه بیاوریم، این‌ها همه به کنار وقتی برگشتیم، کمترین

نشان‌های طلا در مسابقات بین‌المللی روباتیک iran open 2012 گرفته تا همین اواخر که رتبه دوم مسابقات روباتیک جهانی مکزیک را با وجود حضور کشورهای صنعتی و پیشرفته‌ای چون آمریکا، آلمان و ژاپن به خود اختصاص دادند. او می‌گوید: «در مکزیک تنها بودیم نه جای خواب داشتیم و نه کسی از ما حمایت می‌کرد، ما با گروه مازندران و تهران و اصفهان همراه بودیم، واقعا تفاوت از زمین تا آسمان بود، وقتی وارد فرودگاه مکزیک شدیم، افرادی همراه با خودرو منتظر گروه‌های دانش‌آموزی بودند و فقط ما مشهدی‌ها غریب بودیم» اما حامد جعفرزاده دانش‌آموز

انتظار ما این بود که لاقط ۲ نفر از ما را دعوت کنند و به ما تبریک بگویند، اصلاً تبریک نه؛ یک خسته نباشید، آن هم نه، اصلاً پرسند چرا اول نشدید و دوم شدید؟ که باز هم این اتفاق نیفتاد.
حدوده ۲ یا ۳ هفته بعد از کسب رتبه دوم در مسابقات مکزیک با یک جعبه شیرینی سراخ رئیس اداره آموزش و پرورش ناحیه ۷ مشهد رفتیم، خدا را شکر، به ما گفتند «بچه‌ها مرسو خیلی گل کاشتید، انشا... در یک جلسه مفصل از شما قدردانی خواهد شد.» فردا در سایت این اداره دیدیم که بله! عکس ما را گذاشته‌اند و تیرت زدند؛ تقدیر شایسته از دانش‌آموزان برتر مسابقات جهانی! این هم گذشت.

درد دل تامل برانگیز
یک دانش‌آموز نخبه با جیم:
کار آزاد را به علم و پژوهش ترجیح می‌دهم!

حامد جعفرزاده سرپرست گروهی از دانش‌آموزان نخبه مشهدی است که چند سال پیش وارد عرصه روباتیک و علم مکترونیک شد. جعفرزاده همراه دوستانش در این چند سال افتخارات زیادی را کسب کردند، از کسب رتبه‌های اول و دریافت

تو بیژوه اونش با من!

پاور بفرمایید به صورت کاملاً اتفاقی و ناخواسته امروز صبح متن سخنرانی یکی از مسئولان محلی شهرستان به مناسبت روز پژوهش به دست ما رسید. البته ظاهراً این متن توسط مشاور امور علمی آقای مسئول نوشته شده ولی قبل از سخنرانی توسط خود جناب مسئول با خودکار قرمز اصلاح شده است:



ذهن خلاق جوانان نخبه را جدی بگیرید

سپهر همچنین به نقش NGOها در گسترش فعالیت‌های نخبگان اشاره و تاکید می‌کند که با حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توان فعالیت‌های علمی را به شکل بهتری مدیریت

حالا که حداقل ۵ ماه از کسب رتبه دوم ما در مسابقات جهانی مکزیک می‌گذرد هنوز هم در حسرت یک خسته نباشید هستیم! هنوز یک هزار تومانی که به حساب ما اضافه نشده هیچ کلی هم از جیب مان رفته است!



۱ | مسئولان برای ما خوب شعار می دهند اما دریغ از یک مقال عمل! هیچ حمایت معنوی و مادی در کار نبود! حرف هایشان در نمایشگاه پژوهش سال گذشته که می گفتند حمایت می کنیم، شعار بود. طرف صحبت با آقایان عزیز استاندار و معاون

۳ | در تنها پژوهشکده روباتیک مشهد، یک فرد با مدرک کارشناسی ادبیات را برای مدیریت گذاشته‌اند! در ضمن در جشنواره خوارزمی امسال یک طرح موقعیت‌یاب محلی را که با هزینه بسیار پایین ساخته‌ایم شرکت دادیم و گویا

رتبه آورده است و همین امروز و فردا خبرش اعلام می‌شود! می‌گویم مسئولان آماده شوند برای عکس‌های یادگاری؛ مثل خوارزمی ۱۸۹!





حمیده زمانی
h.zamani@jeem.ir

با اجازه بزرگ‌ترها

ازدواج حقیقی در دنیای مجازی!

ما آدم‌های امروزی هستیم... جوانان و نوجوانان امروزی... زندگی‌مان فقط یک بعد حقیقی ندارد. زندگی ما دو بعدی شده است، بعد حقیقی و واقعیت عینی که هر روز با آن سر و کار داریم و زندگی مجازی، بنابراین روابط‌مان هم حقیقی و مجازی شده است. خواسته یا ناخواسته در این عصر داریم زندگی می‌کنیم و این یکی از امکانات زندگی ماست. اما این امکان چه تاثیری در نحوه انتخاب همسر آینده‌مان دارد؟! این سوالی است که باید از خودتان پرسید و از کنارش به سادگی نگذردید...

روابط مجازی از راه‌های مختلف امکان‌پذیر است از پیامک بگیرید که روزمره‌ترین و دم دست‌ترین ابزار رابطه مجازی است تا فیس‌بوک و گوگل پلاس و... همه ما بسته به امکانات و علایقی که داریم از طریق این ابزارها با آدم‌ها ارتباط برقرار می‌کنیم. دوستانی داریم که حتی یک‌بار هم آن‌ها را ندیده‌ایم. درباره ۲ موضوع می‌خواهم بگویم یکی این که گاهی پیش می‌آید که خانم و آقای محترمی در این شبکه‌های اجتماعی با هم آشنا شوند و کارشان به ازدواج بکشد. در این مورد هستند ازدواج‌هایی که موفقیت‌آمیز بوده‌اند و کارشان به جدایی نکشیده است، دلیلش هم این بوده است که هر دو نفرشان صداقت داشتند و خود واقعی‌شان را نشان داده بودند و دل‌شان برای خودشان و زندگی‌شان سوخته است. اما خیلی‌ها هم زندگی را سرسری می‌گیرند و با بچه بازی‌های‌شان زندگی خود و فرد مقابل‌شان را خراب می‌کنند. لطفاً اگر می‌خواهید ریسک کنید، به همه جوانب کارتان فکر کنید.

مورد دوم که تقریباً همه گیرتر است... خودتان چقدر اهل فضاهای مجازی هستید؟ ساعت بدهید! مثلاً در طول روز چقدر از وقت‌تان برای این فضاها و دوستان مجازی و... می‌رود؟ حساب خودتان که دست‌تان آمد، می‌توانید بفهمید از همسر آینده‌تان چه انتظاری می‌توانید داشته باشید. شاید بگویید ای بابا! هر وقت ازدواج کردیم این ارتباطات را کم می‌کنیم. البته درستی این حرف برای عده کمی صادق است. شاید هم فکر کنی وجود این گونه ارتباطات به زندگی‌تان لطمه‌ای نمی‌زند. البته اگر کنترل شده و زیاد نباشد می‌تواند لطمه‌ای وارد نکند، اما برای بعضی‌ها همان کمش هم ضرر دارد! در ضمن پسر یا دختر خوب وقتی ۴ سال از عمرت هر روز، روزی ۴ ساعت پای فیس‌بوک و گوگل‌پلاس و کلپ و... بودی چه‌طور امکان‌پذیر است که یک باره ارتباطات را کم کنی؟ شاید برای همسرت مهم باشد که خیلی درگیر ارتباطات مجازی نباشی، حاضری که این ارتباطات را کم یا قطع کنی؟ بین ارتباطات مجازی کجای زندگی‌الانت و آینده‌ات قرار دارد؟! فقط فکر کن. یا علی...

راهکارهایی برای راه‌اندازی یک وبلاگ شخصی

تولد در دنیای مجازی

حدیثا عارف
info@jeem.ir

کلاً آدم‌ها به ۲ گروه تقسیم می‌شوند: آن‌هایی که کاری به کار دنیای اینترنت و فضای سایبری ندارند و این چیزها را سوسول بازی می‌دانند! و آن‌هایی که قسمتی از ساعات خودشان را در اینترنت سپری می‌کنند و کلاً انسی دارند با این فضا! خود این گروه دومی‌ها به ۲ گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول آن‌هایی که فقط مصرف‌کننده هستند و هر چیزی را که به تورشان بخورد می‌خوانند و تاثیرپذیرند. گروه دیگر هم آن‌هایی هستند که عشق نوشتن و اظهارنظر درباره موضوعات اطراف‌شان هستند و دوست دارند تاثیرگذار باشند. اگر روحیات‌تان با این گروه آخر جور در می‌آید اما قسمت اینترنت‌نش را کم دارید و هنوز با وبلاگ فاصله‌ها دارید، راهکارهای زیر را از دست ندهید:

این وبلاگ که میگن یعنی چی؟!

شاید تا حالا زیاد از گوشه و کنار و از دوستان‌تان اسم وب یا وبلاگ شخصی به گوش‌تان خورده باشد و هی شاخک‌های‌تان تکان خورده که بابا این وبلاگ چیه؟ ما هم برای خواباندن شاخک‌های کنجکاری، عارضیم خدمت‌تان که وبلاگ یک فضای مجازی است که با خواست خودتان و به صورت رایگان در اختیار شما قرار می‌گیرد که اگر واقعا حرفی برای گفتن دارید، با نوشتن آن در وبلاگ شخصی، خدای نکرده ناگفته از دنیا نروید. Weblog از دو واژه web و log تشکیل شده است که ملت کاربر برای راحت‌تر کردن تلفظ به آن بلاگ (blog) می‌گویند و به کسانی که وبلاگ نویسند و در این فضا مشغولند، اصطلاحاً بلاگر (blogger) می‌گویند.

تفاوت سایت و وبلاگ!

شاید برای خیلی‌ها آسان‌ترین راه برای تشخیص وبلاگ از سایت، نشانی‌های متفاوت‌شان باشد. معمولاً نشانی سایت سه قسمت است، مثلاً: (www.اسم‌سایت.com) اما نشانی وبلاگ زیر مجموعه‌ای از این نشانی می‌باشد: (www.اسم‌وبلاگ.blogfa.com). اما خیلی هم نباید دل‌تان را به این تمایز خوش کنید چون سایت‌هایی هستند که با داشتن نشانی‌های این مدلی خدماتی مشابه وبلاگ دارند. شاید تابلوترین ویژگی یک سایت این باشد که وقتی نشانی آن را وارد می‌کنید با صفحات و بخش‌هایی روبه‌رو می‌شوید که برای مدت طولانی به همان شکل می‌مانند. ضمناً برای داشتن سایت اختصاصی معمولاً باید هزینه پردازید و فضای مجازی آن‌ها را از شرکت‌های‌شان خریداری کنید. وبلاگ‌ها معمولاً از سایت‌ها به روزتر هستند، ارتباط بین نویسنده وبلاگ و کسانی که به وبلاگ سر می‌زنند هم بیشتر و قوی‌تر است و کلاً حس زندگی در وبلاگ‌ها بیشتر احساس می‌شود.

آ.راس.اس (RSS) چیست؟

آ.راس.اس فایل با فرمت xml است که آخرین عناوین سایت‌های خبری، وبلاگ‌ها و سایت‌هایی از این دست را شامل می‌شود. با به روز شدن سایت، فایل آ.راس.اس به طور خودکار به روز می‌شود و به این ترتیب تازه‌ترین عناوین خبری، چکیده‌ای از هر گزارش یا خبر را می‌بینیم که در کنار آن پیوندی وجود دارد. با RSS می‌توان به راحتی و بدون نیاز به مشاهده روزانه سایت‌های مورد علاقه، از محتوا و به روز رسانی‌های آن‌ها مطلع شد. وظیفه اصلی آ.راس.اس قابل دستیابی کردن اطلاعات و صرفه‌جویی است. بسیاری از وبلاگ‌ها، مجلات و سایت‌های خبری محتویات تازه خود را به صورت RSS هم عرضه می‌کنند.

اصطلاحات اولیه‌ای که یک بلاگر نوپا باید بداند

فوت و فن‌های وبلاگ‌داری

❖ **پُست:** همان مطلب یا نوشته خودمان است که بین بلاگرها به پست معروف است.

❖ **کامنت:** نظرات مخاطبان شماست. هر اظهارنظر از طرف مخاطب اصطلاحاً یک «کامنت» نام دارد. کامنت‌ها می‌توانند تأییدی باشند، یعنی اول خودتان بخوانید و بعد از تأیید برای بقیه قابل نمایش باشد، قسمت کامنت‌های وبلاگ‌تان می‌تواند غیرفعال باشد

شما هم می‌توانید به جمع بلاگرها بپیوندید!

❖ مرحله اول: کدام وری هستید؟

شما با وارد شدن به دنیای بلاگ‌ها، به یک شبکه اجتماعی می‌پیوندید که ممکن است روزانه با افراد زیادی مرتبط شوید. آدم‌هایی که به وبلاگ شما می‌آیند، نوشته‌های شما را می‌خوانند و در مورد آن نظر می‌دهند. پس قبل از هر چیز باید تکلیف‌تان مشخص باشد، یعنی برای خودتان از پیوستن به بلاگرها هدف داشته باشید. بعضی از بلاگرها که احساس می‌کنند دستی در نوشتن دارند، خاطرات روزانه خودشان را می‌نویسند و در کمال اعتماد به نفس به خورد ملت می‌دهند یا در مورد اتفاقات اجتماعی، ورزشی، فرهنگی و سیاسی دور و برشان اظهار نظر شخصی می‌کنند. بعضی وبلاگ‌ها هم مناسبتی هستند و با توجه به مناسبت‌های مختلف با دلنوشته‌ای، تیریک یا تسلیتی به روز می‌شوند. خیلی‌ها هم که در پی ایجاد ارتباط راحت و سریع با دوستان‌شان هستند به این فضا کشیده می‌شوند. بعضی‌ها وبلاگ‌های‌شان موضوعی است، مثلاً مخصوص عکس‌هایی است که کار خودشان است یا هر اثر هنری دیگر، بعضی از وبلاگ‌ها هم موضوعات علمی یا حتی تجاری دارند. خلاصه این‌که هر کس با توجه به سلیقه و علاقه خودش از بلاگ استفاده می‌کند، حالا تصمیم با خودتان است، ببینید می‌خواهید جزو کدام گروه باشید.

❖ مرحله دوم: پدر و مادر وبلاگ‌تان را مشخص کنید:

در ایران سرویس‌های وبلاگ‌دهی زیادی هستند که هرکدام طرفداران خاص خودشان را دارند و امکانات متفاوتی هم ارائه می‌دهند. انتخاب با خودتان است که بنشینید و بین امکانات مختلفی که هر سرویس به کاربران می‌دهد، سبک و سنگین کنید. مثلاً امکاناتی مثل آسان بودن کار با بخش مدیریت وبلاگ، خدمات پشتیبانی به کاربران، امکان استفاده از ابزارها و کدهای مختلف، سیستم آمارگیری وبلاگ، سیستم نظرسنجی، ارائه فضای آپلود به کاربران، صفحه پروفایل مدیر وبلاگ و امکانات دیگری که کار با این سرویس‌ها را راحت‌تر کرده است. بلاگفا، میهن‌بلاگ و پرشین‌بلاگ از پرفرمدارترین سرویس‌های وبلاگ‌دهی هستند که با انتخاب هر کدام در واقع اسم و فامیل وبلاگ‌تان را انتخاب کرده‌اید! مثلاً شما می‌خواهید برای افتتاح وبلاگ از سرویس بلاگفا استفاده کنید. آن وقت اسم وبلاگ شما پسوند بلاگفا می‌گیرد!

و اصلاً از کسی نظر نخواهید یا می‌تواند فعال باشد، یعنی به محض این‌که یک نظر گذاشته شد برای عموم قابل نمایش باشد. این تنظیمات هم در قسمت ارسال مطلب جدید است.

❖ **لینک:** نشانی وبلاگ دوستان شماست که به نوعی مورد تأیید و سلیقه شما است و به وبلاگ شما پیوند می‌شوند. برای وارد شدن به این بخش و پیوند وبلاگ دوستان به وبلاگ خودتان، می‌توانید به بخش پیوندهای وبلاگ که در منوی اصلی وبلاگ قرار دارد بروید و نشانی وبلاگ دوستان‌تان را وارد کنید.

❖ **قالب و موسیقی وبلاگ:** با باز کردن

وبلاگ در یک سرویس وبلاگ‌دهی، قالبی پیش‌فرض برای شما انتخاب می‌شود. شما می‌توانید برای انتخاب قالب‌های دیگر به سایت‌ها یا وبلاگ‌هایی که قالب‌های متنوع را طراحی می‌کنند و کدهایش را در اختیار شما می‌گذارند مراجعه کنید. کد قالب دلخواه‌تان را انتخاب کرده، به قسمت ویرایش قالب وبلاگ‌تان بروید، کد قالب جدید را جایگزین

خیال نباف، کاموا بباف!

فصل‌های سرد که از راه می‌رسد، لباس‌های بافتنی هم به فهرست کالاهای ضروری خانوار افزوده می‌شود. هنوز هم مادرها و مادر بزرگ‌هایی هستند که برای بچه‌های‌شان کلاه و شال گردن می‌بافند اما هم نسل این عزیزان رو به انقراض است و هم مدل‌های‌شان خیلی قدیمی شده. پس اگر کسی بتواند کار و کاسبی بافتن راه بیندازد، به‌طورقطع کارش خیلی رونق می‌گیرد.

❖ **چه طوری یاد بگیریم؟** یاد گرفتن بافتنی دو راه عمده دارد. یکی این‌که بروید سراغ سایت‌ها و کتاب‌هایی که سبک دستی و ماشین‌اش را آموزش می‌دهند. البته یاد گرفتن از روی کتاب و سایت، برای کسانی که پول یا وقت کلاس رفتن را ندارند، به عنوان شروع خوب است اما برای حرفه‌ای شدن، کفایت نمی‌کند. کتاب "خود آموز جامع بافتنی قدم به قدم" نوشته سو گاردنر، سیر تا پیاز ماجرا را می‌گوید. راه دوم این است که در کلاس‌های خصوصی و عمومی شرکت کنید. هزینه این کلاس‌ها که معمولا هشت تا دوازده جلسه طول می‌کشد، برای آموزش دست‌باف حدود ۱۲۰ هزار تومان و برای ماشین‌باف حدود ۱۸۰ هزار تومان است.

❖ **چه قدر سرمایه می‌خواهد؟** اول کار باید تکلیف خودتان را معلوم کنید که می‌خواهید با دست ببافید یا با ماشین. دست‌باف‌ها به سرمایه‌ای کمتر از صد هزار تومان نیاز دارند که شامل خرید میل و قلاب‌های مختلف و احتمالا نخ کاموا است. قیمت ماشین‌های بافت هم از چهارصد هزار تومان شروع می‌شود و بسته به قابلیت‌های نقشه خوانی‌شان، تا ۲ میلیون تومان ادامه دارد.

❖ **چه قدر وقت می‌گیرد؟** مزیت این جور شغل‌ها این است که شما به میزانی که وقت دارید می‌توانید سفارش قبول کنید. بافتن یک بلوز معمولی با ماشین حدود چهار ساعت و با دست، حتی اگر دست‌تان هم کند باشد، حدود دو روز وقت می‌گیرد.

❖ **چقدر درآمد دارد؟** میزان درآمد شما به معروف بودن‌تان در این حوزه و خلاقیت‌های خودتان بستگی دارد، اما به طور کلی یک بلوز دست‌باف را حدود ۴۰ هزار تومان می‌خرند و هر چقدر قلاب بافی و ظریف کاری بیشتری داشته باشد گران‌تر هم می‌شود. بافت‌های ماشینی معمولا ۸۷ هزار تومان ارزان‌تر هستند. این روزها کارهای دستی به علت ظریف و زیباتر بودن مشتری بیشتری دارند اما زمان بیشتری هم از شما می‌گیرند. پس اگر سفارش‌های‌تان زیاد شد، باید زیبایی را فدای سرعت کنید و ماشینی ببافید.

❖ **مشتری از کجا بیآوریم؟** اول باید از دوست و آشنا شروع کنید. نمونه کارهای‌تان را به کاموا فروشی‌ها نشان دهید و شماره تماس‌تان را در اختیارشان بگذارید. در این مغازه‌ها مشتری‌های زیادی در پی شماره بافنده‌ها هستند. خلاقیت را فراموش نکنید و بدانید لباس‌های بافتنی که به درد مهمانی‌ها می‌خورند خیلی مشتری دارند. به روز بودن، خبر داشتن از مُد روز و بافتن لباس برای نونی‌ها هم خیلی به معروف شدن‌تان کمک خواهد کرد.

مرحله سوم: چهار ستون وبلاگ‌تان را فعال کنید:

کلمه «بلاگفا» را جست‌وجو کنید و بعد به قسمت «ایجاد وبلاگ جدید» بروید. حالا شما با صفحه‌ای روبه‌رو می‌شوید که عنوان‌های زیر را دارد:

نام کاربری: اینجا باید اسمی که برای وبلاگ‌تان انتخاب کرده‌اید را با حروف لاتین وارد کنید. بیشتر اسم‌ها معمولا با موضوع وبلاگ ارتباط نزدیکی دارند. اسم وبلاگ شما می‌تواند یک کلمه یا یک جمله باشد. فراموش نکنید اسمی که انتخاب می‌کنید غیر قابل تغییر است و هر چه اسم جذاب‌تر و کوتاه‌تر باشد در حافظه مخاطبان ماندگارتر می‌شود.

کلمه عبور: رمزی که مخصوص خودتان باشد. می‌تواند حروف یا عدد باشد. اگر امنیت رمز عبور برای‌تان مهم است؛ بهتر است رمز عبورتان تلفیقی از حروف بزرگ و کوچک و اعداد باشد.

تکرار کلمه عبور: یعنی بی زحمت رمزتان را دوباره وارد کنید.

عنوان وبلاگ: مثل انتخاب یک سر فصل یا تیتیر برای وبلاگ‌تان است. معمولا به موضوع وبلاگ مرتبط است.

نام نویسنده: می‌توانید اسم واقعی خودتان را بنویسید. اگر هم مایل به افشای هویت خودتان نیستید می‌توانید از اسم مستعار استفاده کنید.

شرح وبلاگ: سعی کنید نهایت ذوق و سلیقه‌تان را برای نوشتن این قسمت به کار ببندید، اگر از پس این قسمت به خوبی بر بیایید مخاطبان رهگذر را جذب وب‌تان کرده‌اید.

ایمیل خصوصی: پل ارتباطی شما و بلاگفا است. از مزیت‌های این قسمت این است که کلمه عبورتان را برای شما می‌فرستد. این قسمت بسیار مورد علاقه افراد فراموش‌کار است البته اگر شانس بیاورند و رمز ایمیل‌شان را فراموش نکنند!

ایمیل نویسنده: این قسمت می‌تواند باشد، می‌تواند نباشد. کاملا اختیاری. ضرورتش هم همان ارتباط مخاطبان با شماست از طریق ارسال ایمیل!

منطقه زمانی: این هم که انتخاب موقعیت جغرافیایی‌تان است.

اطلاعات‌تان را ثبت کنید. به جمع بلاگرا خوش آمدید....



مرحله چهارم: وبلاگ‌تان را افتتاح کنید!

یکی دیگر از قسمت‌هایی که باید قلم خود را به کار بگیرید همین شروع کار است! اگر مطلب‌تان قوی و به روز باشد اعتماد رهگذران و مخاطبان را به دست آورده‌اید. یکی از ویژگی‌های خوب وبلاگ‌نویسی راحتی آن است. یعنی شما برای شروع نیاز به اطلاعات بسیار بالا و تخصص‌های آن‌چنانی ندارید. اگر برای مثال سرویس پشتیبان شما بلاگفا بود، صفحه بلاگفا را باز کرده و نام کاربری و کلمه عبورتان را وارد می‌کنید. با وارد شدن به وبلاگ شخصی به قسمت ارسال مطلب جدید رفته مطلب‌تان را تایپ کنید. می‌توانید مطلب را ثبت موقت کرده یا به عنوان اولین پست روانه صفحه اول وب و وبلاگ را به‌اصطلاح بازسازی و افتتاح کنید.

نوشته‌تان، تولید و بارش فکر خلاق خودتان باشد، مطمئنا بازدیدکننده بیشتری خواهید داشت. (دقیقا یعنی این‌که کپی پیست نباشید) ❖ **کاشف باشید:** برای استفاده از تمام امکانات وبلاگ کافیسست به قسمت‌های مختلف منوی وبلاگ‌تان سرک بکشید و زحمت کشف بقیه را بکشید.

❖ **مراقب خودتان باشید:** زیاد خودتان را درگیر رفاقت‌های اینترنتی و دوست‌های وبلاگی‌تان نکنید. این قضیه هم که تابلو بودنش تابلو است که خیلی‌ها با هویت واقعی‌شان در این فضا حاضر نمی‌شوند.

که فقط تعداد بازدید کنند‌ها را در اختیارتان می‌گذارد تا انواع پیشرفته‌تری که اطلاعات جورواجوری را به شما می‌دهد وجود دارند. پس اول باید یکی از این انواع را انتخاب کنید و کد آن را در همان قسمت تنظیمات وبلاگ بگذارید.

❖ **جذب بازدیدکننده:** برای معرفی خودتان به دوستان و بلاگرهای دیگر، به وبلاگ‌های آن‌ها رفته و برای پست‌هایشان با اسم وبلاگ‌تان نظر بدهید. هیچ وقت از جمله «به وبلاگ من سر بزنید» استفاده نکنید چون بار منفی دارد و عمرا کسی به وبلاگ‌تان سر نمی‌زند. اگر وبلاگ‌تان موضوعی باشد، کوتاه بنویسید و

کنید. موسیقی هم داستانش مثل همین انتخاب قالب است، کد دارد و بقیه ماجراها با این تفاوت که کد موسیقی را باید در قسمت تنظیمات وب پیست کنید.

❖ **آمارگیر وبلاگ:** این قسمت جان می‌دهد برای دانستن این‌که وب‌تان چقدر در دل بازدیدکننده‌ها نشست و پیشرفت کارتان را نشان می‌دهد. آمارگیرها از نوع خیلی ساده

به بهانه حضور بدل کاران ایرانی در فیلم جیمزباند
پای صحبت بدل کارانی نشستیم که با جان خود بازی می کنند

صدا، دوربین، خطر



مریم ضیغمی
m.zeighami@jeem.ir

همه چیز برای انجام یک عملیات خطرناک آماده است، بازیگر نقش اصلی که قرار است، بدل او در خودرویی از پرتگاه سقوط کند با هیجان خاصی کنار کارگردان ایستاده است تا این صحنه را به دقت تماشا کند. گروه بدل کاران بار دیگر تمام موارد ایمنی را بررسی می کنند تا خدای ناکرده مشکلی پیش نیاید و بالاخره بعد از یک تعقیب و گریز و پرت شدن خودرو به پرتگاه کار با موفقیت به پایان می رسد، بدل کار هم جان سالم به در می برد و با خوشحالی از پایین پرتگاه به جمع بازیگران می پیوندد. آن ها بدل کار هستند، انسان هایی شجاع، پر دل و جرأت که کارهای خطرناک را در فیلم ها و مجموعه ها به جای هنرپیشه اصلی انجام می دهند. در یک صحنه خود را روی خودرو پرت می کنند، در صحنه ای دیگر کیف زنی را می قاپند و فرار می کنند یا خود را از طبقه هشتم ساختمانی به پایین پرت می کنند یا کارهای خطرناک دیگری نظیر سقوط به ته دره، آتش سوزی، انفجار و ... حرفه بدل کاری در سینمای ما که محدود شده به گونه های کم حادثه مثل سینمای ملودرام خانوادگی، طنزهای سرسری و فیلم های کودکانه یا در نهایت فیلم های اجتماعی، چندان جدی گرفته نمی شد، چون ضرورت آن حس نمی شد. بدل کاری با بازگشت شادروان «پیمان ابدی» از آلمان کم کم جدی گرفته شد و بعد از حادثه تلخی که باعث خانه نشینی یک ساله پگاه آهنگرانی شد ضرورت آن بیشتر حس شد، حالا عوامل سینما به این نکته مهم پی برده بودند که حتماً لازم نیست فیلمی اکشن بسازند تا در آن از بدل کاری استفاده کنند. کم کم بدل کاری در سینما و تلویزیون از سطح واژگون شدن وانت گوجه فرنگی و شکستن شانه تخم مرغ، به انجام عملیات های جالبی با حداقل هزینه تبدیل شد. اما با درگذشت پیمان ابدی این ضرورت ایجاد شد که بدل کاری در کشور دیگر سرانجامی نخواهد داشت تا این که چند گروه جوان و پر انرژی بدون حمایت دیگران روی کار آمدند که بیشتر شاگردان پیمان ابدی بودند و شاخص ترین آن ها گروهی است به نام «۱۳». این گروه کار خود را از بدل کاری های ساده شروع کرد و آن قدر خوش درخشید که خبردار شدیم در پروژه جدید جیمزباند هم حضور خواهد داشت، این خبر بهانه ای شد برای گفت و گو با عوامل این گروه و همین طور چند بدل کار شاخص دیگر و رئیس انجمن بدل کاران تا برای ما از این حرفه و همین طور حضور در پروژه جیمز باند بگویند. «مهسا احمدی» به عنوان تنها بدل کار زن ایرانی در فیلم پرفروش «اسکای فال» (جیمزباند) حضور دارد. او در این فیلم پرفروش به همراه «ارشا اقدسی» جزو گروه بدل کاران بود. احمدی به همراه اقدسی قرار است بخش هایی از صحنه های تاتار «قحطی نور» امین حیایی را طراحی کنند. «علیرضا قره خانی» هم بدل کاری فیلم تلویزیونی «آغاز یک صدا» و یک مجموعه دیگر را انجام داده است. رئیس انجمن بدل کاران کشور «علی رضا فتحی» هم حسابی سرش شلوغ است. او طراح بدل کاران فیلم سینمایی «محمد (ص)» است که به گفته وی تا پایان اسفند ماه در این پروژه مشغول کارند. فتحی مجموعه «عملیات ۱۲۵» و «شاید برای شما هم اتفاق بیفتد» را روی آنتن دارد و طراحی بدل کاری فیلم «استرداد» نیز بر عهده گروه وی بود که این فیلم مراحل فنی خود را برای اکران سپری می کند. مطلب پیش روی تان را بخوانید تا بیشتر با دغدغه و مشکلات این حرفه پرخطر آشنا شوید.

- ۱ چه شد که وارد حرفه خطرناک بدل کاری شدید؟
- ۲ با توجه به سابقه حضورتان در عرصه بدل کاری تا چه اندازه این حرفه خطرناک مورد حمایت قرار می گیرد؟ آیا امنیت شغلی و بیمه دارید؟
- ۳ خطرناک ترین کار که انجام دادید چه بود؟
- ۴ تعامل تان با بازیگرانی که قرار است بدل آن ها باشید چگونه است؟
- ۵ تاکنون بدل چه بازیگرانی بودید؟
- ۶ به گفته رئیس انجمن بازیگران بدل کار «علی رضا فتحی» در حال حاضر ۹۰ درصد بدل کاران بیکارند چرا؟
- ۷ تا چه اندازه نقش بدل کاران را در کیفیت آثار سینمایی و تلویزیونی مؤثر می دانید؟

مهسا احمدی:

دوست دارم تجربه حضور در جیمزباند را در کشورم پیاده کنم

نیست بنابراین حرکات و رفتارهای بازیگر را تقلید می کنیم چون آن حرکت و اتفاقی که می افتد دیده می شود نه بازی ما.

۵ بدل بازیگرانی هم چون مهناز افشار در فیلم «پسر آدم دختر حوا»، ترانه علیدوستی در فیلم «زندگی با چشمان بسته»، بهناز جعفری در مجموعه «آب پریا»، شایلا خداداد و بدل خود ارشا اقدسی بودم، یعنی اولین مرتبه جای ارشا بدل شدم چون دست «ارشا» شکسته بود و باید یک حرکت آکروباتیک در تیزری تبلیغاتی برای رامبد جوان انجام می داد که با آن شرایط جسمی حرکت بدی می شد و من به جای ارشا کار کردم.

۶ سخنان آقای فتحی را قبول دارم، واقعاً همین طور است. بیکاری بدل کاران هم به این دلیل است که تهیه کننده یا صحنه های اکشن را حذف می کنند: یا از خیابان یک جوان ورزشکار پیدا می کنند و ۱۰ هزار تومان توی جیبش می گذارند و می گویند این صحنه را بازی کن یا اسمت را در تیتراژ می گذاریم بیا این کار را برای مان انجام بده یا قول کار بعدی را به او می دهند! در حقیقت اگر پول هم به فردی ندهند اما با سخنان خود خامش می کنند. هیچ زمان به این مسئله توجه نمی کنند که آن فرد نه تنها علم کار را ندارد بلکه تجربه هم ندارد. وقتی در فیلم «اسکای فال» جیمز باند کار کردیم، تجربه های بسیاری یاد گرفتم که خیلی دوست دارم در کشور خودم اجرا کنم، اما متأسفانه انگیزه کار به ما نمی دهند، هیچ امکاناتی که در اختیارمان قرار نمی دهند حتی یک مشوق در این حرفه نداریم.

۷ سینمای ما اکنون زیر صفر هم نیست! شما در این مدت در آثار تلویزیونی و سینمایی ۲ صحنه اکشن خوب و واقعی دیده اید؟! سینمای ما واقعاً از نظر کیفیت کار خیلی پایین است و اهمیت هم نمی دهد فقط به دلیل این که چرا دردرس ساز شویم؟ چرا یک میلیون بدهیم و بدل کار بیاوریم؟ نمی خواهند پول خرج کنند و صحنه را حذف می کنند یا این که به یک سری افراد غیرحرفه ای که علم این کار را ندارند، کار را می سپارند که دردرسش برای خودشان است و ممکن است اتفاق های بدی بیفتد. بنابراین بدل کاران نقش بسیار موثری در آثار سینمایی و تلویزیونی دارند.



با هزینه خودمان افتخارات ملی کسب کردیم



۱ من با «پیمان ابدی» کار بدلکاری را شروع کردم و بعد از ۲ سال گروه خودم را تشکیل دادم، گروه هم سال ۱۳۸۶ شروع به کار کرد و نخستین کارمان مجموعه «نشانی» رامبد جوان بود و آخرین کارمان هم فیلم «اسکای فال» جیمز باند بود که اکنون در حال اکران است و رکورد پر فروش ترین فیلم را در مدت اکرانش داشته است!

۲ تاکنون تحت هیچ شرایطی مورد حمایت قرار نگرفته ایم و هم چنان در پی محیط خوب و مناسب برای انجام تمرینات بدلکاری هستیم چرا که انجام این کارها مکان خاص با تجهیزات خاص خود را می طلبد متأسفانه همه کارهای مان خودجوش است و با هزینه شخصی خود افتخار ملی کسب کردیم ولی هیچ حمایت ملی از ما نشده است فقط ۲ نفر از اعضای گروه ما بیمه هستند.

۳ خطرناک نبوده ولی کار خوبی که انجام دادیم بدلکاری فیلم اکشن ترکی کائو (هرج و مرج) بود و با خودرو از روی یک کامیون که ۳۵ متر طول و ۷ متر ارتفاع داشت پریدم! یکی از بهترین صحنه های اکشن که در فیلم «اسکای فال» جیمزباند با بازی «دنیل کریک» انجام دادیم صحنه ای بود که در قطار هنگام درگیری جیمز باند تیر می خورد و از پل ۷۰ متری به پایین پرت شده و توی آب می افتد و ما آن کار را با طناب انجام دادیم.

۴ در ایران تعامل مان با بازیگران بد نیست ولی بعضی بازیگران هستند که خودشان دوست دارند صحنه های پرخطر را بازی کنند ولی در خارج از کشور خیلی از بازیگران از این که بدلکار جای آن ها کار کند خوششان می آید استقبال می کنند و دیدگاهشان خیلی روشن تر و مثبت تر از بازیگران ایرانی است. در هر کاری ما باید حرکات بازیگران را تقلید کنیم چون او بازیگر است و نقش را درآورده است. در مواقعی باید جای یک آدم مسن رفتار کنیم یا گاهی به جای فردی که ضربه خورده است به همین دلیل ما از روی حالات و رفتار بازیگران اتود می زنیم.

۵ تاکنون به جای خیلی ها بدل بودم که به خاطر نمی آورم به طور مثال در مجموعه «ساخت ایران» بدل بهنام تشکر و در «مسیر انحرافی» و «سقوط آزاد» بدل پوریا پورسرخ بودم.

۶ متأسفانه اکنون وضعیت کاری خیلی بد شده است و تهیه کنندہا در فیلم هایی که می سازند برای بخش اکشن کار هزینه نمی کند به طور مثال می گویند در فلان صحنه تصادف که ۲ ثانیه است چرا هزینه بیهوده کنیم یا صحنه را حذف می کنند یا به روش ۱۰ سال پیش که فیلم می گرفتند برگشته اند یعنی سینمای ما به جای پیشرفت، پسرفت کرده است و سخن آقای فتاحی درباره اتفاقی که در حال وقوع است صدق می کند چون تهیه کنندہا می گویند برای صحنه اکشن فلانی می گوید یک نفر را می شناسم رانندگی اش خوب است او را بیاور! و افرادی که این گونه سر کار می روند نه تنها بدل کار نیستند بلکه جان خود و بقیه عوامل را هم تهدید می کنند و اگر اتفاقی بیفتد متأسفانه کل این حرفه زیر سؤال می رود.

۷ بدلکاری یک صنعت است؛ یعنی همان گونه که صدابرداری در صنعت سینما لازم و ضروری است بدلکاری هم صنعتی لازم و ضروری است و فقط این گونه نیست که بدلکار جای بازیگری کاری را انجام بدهد بلکه یک سری کارهاست که هنرپیشه ها می توانند خودشان انجام بدهند البته نحوه انجام آن صحنه را گروه بدلکاری طراحی می کند که خیلی مهم است که خروجی کار خیلی بهتر، مناسب و منطقی تر است چون گروه بدلکاری به صورت علمی و تجربی وقت می گذارد، توجه بیشتری به این موضوع دارد و می داند در یک پرش از چه پلان هایی و چه زاویه دوربینی می توان استفاده کرد، آیا می توان از حرکت آهسته استفاده کرد یا خیر و این ها را سرگروه بدل کاران تشخیص می دهد. یکی از نکاتی که خیلی مهم است برقراری ایمنی سر صحنه است که بر عهده بدلکاران است. مثلاً برای گرفتن پلانی که گروه در نقطه ای از ارتفاع قرار گرفته است، گروه بدلکاری در عمل کار نمی کند ولی می توانند محیط خوب و امن درست کنند که گروه فیلمبرداری کارش را بکند، برخی اوقات از گروه بدلکاری می توان جاهایی استفاده کرد که جان آدم ها در خطر است نه برای صحنه اکشن.

از طبقه هفتم پریدم و...

۱ سال ۸۵ که به ایران برگشتم دوستم زنده یاد «پیمان ابدی» که در آلمان با هم آشنا شده بودیم به دلیل شکستگی پایش به ایران آمده بود و من هم به ایران آمدم. او گفت فردی با او تماس گرفته و گفته است یک سری کارهای بدل کاری انجام بدهیم، بیا با هم کار کنیم و سپس به آلمان برگردیم و من قرار بود یک ماهه برگردم که این یک ماه تبدیل به چند سال شد و ماندگار شدیم. «پیمان ابدی» من را به این حرفه آورد.

۲ از سال ۸۵ وارد حرفه بدلکاری شده و از آن سال تاکنون هیچ گونه حمایتی از هیچ جایی نشده ایم و هر کاری که کرده ایم خودمان انجام داده ایم و اگر ابزار کاری خریداری شده، از هزینه شخصی است تا بتوانیم کار خوبی در سینما و تلویزیون انجام دهیم. در حال حاضر ما بدلکاران زیر نظر فدراسیون ورزش همگانی وزارت ورزش هستیم و به امید خدا از این به بعد اتفاق های خوبی برای این حرفه بیفتد.

۳ خطرناک ترین کارم پرش از طبقه هفتم فیلمی از «کیوان اسدی» بود که نام فیلم را به خاطر ندارم و هنوز این فیلم پخش نشده است. وقتی از طبقه هفتم پریدم یک لحظه شوکه شدم ولی کارم را انجام دادم که سخت ترین کار برایم بود. واژگون کردن خودرو هم یکی از کارهای سختی است که انجام می دهیم.

۴ قبل از این که بخواهیم کارمان را شروع کنیم، گروه ما حرکات بازیگر را نگاه می کند تا از جایی که قرار است بدل آن بازیگر باشیم دقیقاً مانند او بازی می کنیم. قبل از کار هم با یکدیگر هم فکری می کنیم تا در شروع عملیات راحت تر باشیم و با یکدیگر هماهنگ باشیم.

۵ بدل خیلی از بازیگران مانند آتیلا پسیانی در مجموعه «راه بی پایان»، پرویز پرستویی در فیلم «سبزه ۵۹»، سام درخشانی، پژمان بازغی، شهاب حسینی و خیلی از بازیگران دیگر بودم.

۶ در حال حاضر این سخن را قبول دارم. اکنون یک سری دوستان قیمت ها را می شکنند! به طور مثال اگر یک کار قیمتش یک میلیون تومان باشد دوستان می روند و با ۱۰۰ هزار تومان کار را انجام می دهند. با وضعیت کنونی کار کم شده است. تهیه کنندہها پول خرج نمی کنند و قسمت های اکشن کارشان را حذف و پول را صرف جای دیگری می کنند.

۷ یک سری کارها هست که اگر بدلکار نباشد انجام نمی شود، فکر کنم آثاری که نیاز به بدل کار دارد، حضورمان صد درصد تأثیر به سزایی دارد. اگر فیلمی اکشن باشد و از بدلکار استفاده نشود، به یک فیلم معمولی تبدیل می شود اما وقتی بدلکار وارد عملیات شود صد درصد کار تأثیر گذار می شود.



پیشرفت های صنعت بدلکاری در کشور

سلام و خدا قوت، بر خلاف آن چه که معمولاً در مورد عقب بودن کشور ما از دیگر کشورها در دنیای بدلکاری گفته می شود ما ثابت می کنیم که اساساً نه تنها این طوری نیست بلکه اصولاً طور دیگری است یعنی ما جلوتر هم هستیم، برای اثبات این ادعا کلی هم دلیل داریم: ۱ در هیچ کجای دنیا بدلکاری این قدر با زندگی مردم عجین نیست، تمام طیف ها و صنوف محترم جامعه اعم از کسبه، دانش آموز، دانشجو و... در یک چیز مشترکند و آن بدلکار بودن است، شما هر نوع بدلکاری را بگردید ما همین طور به وفور در خیابان داریم و مثل آب خوردن انجامش می دهیم، مثل سوار شدن در اتوبوس در حال حرکت، رد شدن از خیابان و صدها برنامه خارق العاده دیگر، هر روز و هر شب در کوچه و خیابان، شاید حتی بیابان! حتی مواردی بوده که ملت از روی پل هوایی رد می شدند بازهم تریپ بدلکاری آمدند، این طوری که یکهو یک خودروی سنگین با پل هوایی برخورد کرده و پل هوایی زمینی شده و ملت هم از فرط تواضع خاکی شدند! یکی دیگر از انواع بدلکاری ها پرش از ارتفاع می باشد که همه ما به خصوص در زنگ تفریح یا در ساعت ورزش با پریدن از دیوار یا در مدرسه آن را تجربه کردیم در حد جکی چان! حالا عبور از حلقه آتش، بیرون آمدن از صف عابریانک پس از واریز یارانه ها یا صف شیرهای یارانه ای قدیم و خط عابر پیاده و... بماند برای بعد! ۲ در همه جای دنیا انسان ها بدلکاری می کنند اما در کشور ما این قدر انسان ها با هوش هستند که معمولاً کار بدلکاری را به اشیاء، میوه جات، سبزیجات و حیوانات می سپارند! به طور مثال گاری گوجه فرنگی را چیه می کنند، به جای پرش از ارتفاع یک عروسک پارچه ای را پر از شوید فرنگی و پارچه می کنند و از ساختمان می اندازند پائین! حتی مواردی دیده شده که بازیگر سرچایش نشسته و برای فیلمبرداری صحنه چیه شدن خودرو یا سقوطش در دره شاپرک ها، یک نمای بسته از بازیگر گرفته اند و هی دوربین بیچاره ها را چیه و راسته کردند! حیف نیست پیکان جوانان گوجه ای که دیگر تولید هم نمی شود بپوکد و نسلش منقرض شود! این المانی ها که هی در کبرا ۱۱ خودرو چپ می کردند قدر محصولات داخلی را نمی دانند که!! تازه در سینمای ما برای خون آلود شدن بازیگران هم از مقداری از گوجه های داخل گاری که چیه شده بود استفاده می شود و در نهایت تنمه گوجه ها هم برای طبخ رب به واحد تدارکات تحویل داده می شود تا در غذای عوامل استفاده شود. با تشکر از خانواده های رجبی و قربانلو نژاد اصل!!

سیلاب گرفت گرد ویرانه عمر
و آغاز پری نهاد پیمانه عمر
بیدار شو ای خواجه که خوش خوش بکشد
حمال زمانه رخت از خانه عمر
حافظ

99

در کتاب چار فصل زندگی
صفحه‌ها پشت سر هم می‌روند
هر یک از این صفحه‌ها، یک لحظه‌اند
لحظه‌ها با شادی و غم می‌روند
قیصر امین‌پور

99

کنار نشسته‌ها نشسته‌ام
شعرم با جوان‌ها
در پارک قدم می‌زند
محمدعلی بهمنی

99

بختی دارم چو چشم خسرو همه خواب
چشمی دارم چو لعل شیرین همه آب
جسمی دارم چو جان مجنون همه درد
جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب
خاقانی

99

یکی در خود فرو می‌رفت
یکی از خود به‌در می‌شد
یکی دنیا را در خود جمع می‌کرد
یکی خود را در دنیا می‌پراکند
دوتن با هم می‌رفتند
عمران صلاحی

99

ما در ره عشق تو اسیران بلاییم
کس نیست چنین عاشق بیچاره که ماییم
بر ما نظری کن که در این شهر غریبیم
بر ما کرمی کن که در این شهر گداییم
مولوی

99

حسرت نبرم به خواب آن مرداب
کارام درون دشت شب خفته است
دریایم و نیست باکم از توفان
دریا همه عمر خوابش آشفته است
محمد رضا شفیعی کدکنی

99

ای جاذبه‌ای که می‌کشانی ما را
بر صفحه خاک و می‌دوانی ما را
یک روز درست مثل افتادن سیب
بر خاک سیاه می‌نشانی ما را
میلاد عرفان‌پور

99

در دفتر شعر من صدا پنهان است
یک رود پرواز ستاره در جریان است
من در سر خود ابر زیادی دارم
جیب کلمات من پرواز باران است
جلیل صفر بیگی

99

از بلبل نالنده‌تر و زارترم
وز زرد گل ای نگار بیمارترم
از شاخ شکوفه سرنگون‌سارترم
وز ترکس نوشکفته بیدارترم
مسعود سعد سلمان

99

از روزی که
میخ نگاهت شدم
مدام بر سرم می‌کوبی
ناصر رعیت‌نواز

99

۱ فعالیت در حرفه بدلکاری را
از سریال «سربداران» آغاز کردم.
معتقدم فردی که می‌خواهد به عنوان
طراح بدلکاری فعالیت کند به طور
حتم ابتدا باید بدلکار باشد؛ یعنی
باید تخصص این حرفه را کسب
کند و سپس تجربه‌های خود را به
شاگردان منتقل کند. تاکنون در بیش
از ۵۰ اثر به عنوان طراح بدلکاری
فعالیت کردم. طراحی بدلکاری
را هم از مجموعه «مختارنامه» آغاز
کردم. این نکته را بگویم که از
دوران کودکی علاقه خاصی به این

حرفه داشتم. به طور اتفاقی از طریق یکی از
دوستانم وارد حرفه بدلکاری شدم. او به من
گفت در صحنه‌ای می‌خواهم با «چنگیز و ثوقی»
کشتی بگیرم و کارگردان فیلم آقای «نجفی»
خیلی خوشش آمد و گفت برای کار بعدی‌ام
«سربداران» در کاشان چند ماه با تو کار دارم و به
همین راحتی وارد حرفه بدلکاری شدم.

۲ از جایی حمایتی نشده‌ایم، خودمان از
خودمان حمایت می‌کنیم و این مسئله به
علاقه‌مان به این حرفه باز می‌گردد؛ یعنی اگر
کسی علاقه‌ای به این حرفه نداشته باشد دوام
نمی‌آورد، ما هم از جیب خود هزینه و تجهیزات
و وسایل مورد نیاز را تهیه می‌کنیم. امنیت شغلی
هم نداریم و سال‌های سال است که در پی این
هستیم که افراد غیر حرفه‌ای وارد حرفه بدل
کاری نشوند ولی محقق نشده است. متأسفانه
ورود این افراد زحمت‌های بدلکاران حرفه‌ای را
به هدر می‌دهد. آن‌ها آزادانه کار و قیمت‌شکنی
و کارها را هم خراب می‌کنند. متأسفم برای آن
کارگردان‌هایی که این نکات را متوجه نمی‌شوند
و فرق میان یک بدلکار حرفه‌ای و آماتور را
نمی‌دانند و می‌گویند آن‌ها کار راه‌انداز هستند
و کیفیت کار برای‌شان مهم نیست، بلکه آن
چه را که در فیلم‌نامه هست انجام شود. حتی
آبدارچی آن پروژه هم کار بدلکاری انجام دهد

الهام یوسفی

info@jeem.ir

جاگتایی

دل‌نویسی‌های پنهان

هرکسی برای خودش دل‌نوشته‌هایی دارد.
چیزهایی که برای خودش می‌نویسد و شاید
خوش نداشته باشد که شخص دیگری آن‌ها
را بخواند. نامه‌هایی یواشکی که بین دلش
و خدایش رد و بدل می‌شود. گاهی بزرگ
می‌شوی و می‌بینی چه چیزهای کوچکی
دل‌نگرانت کرده بود و گاهی هم -خدای
ناکرده- پیش می‌آید و به احساس زلال
و دریای درونی که داشتی و آن‌ها را به
فراموشی گذاشتی، رشک می‌بری. ولی باز
هم خوب است؛ باز چیزی برای خودت
به یادگار گذاشته‌ای تا بعدها دل‌خوشی‌ها
و دل‌نگرانی‌هایت را مرور کنی و ببینی چه
کرده‌ای؟!

«نامه‌های یواشکی» عنوان کتابی است از
«سیده زهرا برقعی». کتابی با نثری ساده و شاید
مناسب مخاطب دبیرستانی. کتاب کوچک و
مختصر است که از ۴۰ نوشته تشکیل شده. ۴۰
نوشته که هرکدام به بهانه آیه‌ای از آیات نور
نوشته شده است. نمی‌توان این یادداشت‌ها و

«علی‌رضا فتحی» رئیس انجمن بدلکاران:

تا زمانی که آثار سینمایی از آپارتمان خارج نشوند وضعیت بدلکاری بد خواهد بود

انجام بدهد باید بدلکار انجام دهد و
آن‌ها هم به ما اعتماد دارند.

۵ من بدل هیچ بازیگری نبودم.
چون بازیگری هم می‌کنم، بدل
خودم بودم، یعنی اگر در اثری
قرار بود کار بدلکاری انجام شود
خودم بازی می‌کردم. البته با توجه
به گرفتاری‌های موجود علاقه‌ای به
بازی ندارم.

۶ تا زمانی که کارهای ما از آپارتمان
خارج نشود، تا زمانی که تهیه‌کننده‌ها
برای کار بدلکاری هزینه نکنند، تا
زمانی که فیلم‌نامه‌نویس‌های کشور

نویسند، وضعیت همین است! ۹۵ درصد
بدلکاران بیکار هستند. اکنون تولیدات کارهای
اکشن در کشور خیلی پایین آمده است. چندی
پیش گروه بدلکاری «سیروس مقدم» در
مجموعه «دیوار» بودیم که خیلی مورد توجه
اش قرار گرفت و نخستین کار اکشن او بود
و رضایت کارگردان باعث می‌شود که به سراغ
کار بعدی اکشن خود برود، ما هم باید حداکثر
تلاش خود را داشته باشیم تا رضایت کارگردان
را جلب کنیم تا با دل خوش، به سراغ اکشن
بعدی برود. اگر نخستین کار اکشن مقدم خوب
در نمی‌آمد و راضی نبود مطمئن هستم دل زده
می‌شد و سراغ این کار نمی‌آمد.

۷ صد درصد موثر هستند مردم از کارهای
آپارتمانی شبیه تئاتر خسته شده‌اند، آن‌ها حرکت
را دوست دارند و علاقمند هستند در یک فضای
باز کارهای حرکتی و اکشن را ببینند. امکان
ندارد یک کار اکشن ساخته شود و مردم استقبال
نکنند. ساکن بودن، راه رفتن و دیالوگ گفتن
مردم را خسته کرده است و هر چه حرکت‌های
بدلکاری در آثار بیشتر باشد مطمئن باشید
استقبال مردم هم بیشتر خواهد بود. ما توقع
داریم، تهیه‌کننده و کارگردان‌ها دست به دست
هم بدهند تا تولید این گونه آثار بیشتر و رضایت
مردم جلب شود.

عنوان: نامه‌های یواشکی

نویسنده: سیده‌زهرا برقعی

تعداد صفحات: ۱۴۴

قطع: پالتویی

ناشر: نشر معارف

قیمت: ۲۳۰۰ تومان

افتادم، با این تفاوت که شاید نثر این کتاب
در مقایسه با کتاب نامه‌های خط‌خطی اندکی
رسمی‌تر باشد. بهتر است برای هم‌دل شدن با
این کتاب یکی از بخش‌هایش را بخوانیم:

«...تکلیف‌مان کرده‌ای، تا دل‌بستگی‌هایمان
کم شود. تا مبدا روزی بیاد که دنیا را بیش
از آخرت دوست داشته باشیم. می‌گویی اتفاق
کن و ته کلامت، این نکته سنجاق شده که:
هرچقدر ارزش چیزی که اتفاق می‌کند برای
خودت بیش‌تر باشد، ارزش خودت پیش
من بالاتر می‌رود... می‌گویی: منت نگذار.
می‌گویی: آن‌چه را داده‌ای فراموش کن.
می‌گویی: تو بده، من از همه ترس‌ها ایمن‌تر
می‌کنم. و به تو آرامش می‌بخشیم. اما خدا!
این که می‌گویی خیلی سخت است.
بخشیدن چیزی که دوستش داریم،
گاه مثل جان کندن می‌ماند. انگار
هنوز بند ناف‌مان را نبریده‌اند. انگار
هنوز وصل به دنیایم و وابسته رنگ
و لعاب آن شده‌ایم. ما در انفاق
کردن سخت بخیلیم خدا!»

دل‌نوشته‌ها را، تفسیری از آیات دانست و خود
نویسنده هم چنین ادعایی ندارد و در پیش
مقدمه کتابش مدعی است که این کتاب حاصل
برداشت‌هایی است که او از آیات قرآن داشته
و او خود را مخاطب این کتاب و کلماتش
فرض کرده و در حد خودش و درکش آن‌چه
درک کرده را نوشته است و این کتاب کوچک،
حاصل خرده‌کشف‌های اوست. و در پایان هم
یادآور می‌شود که این کتاب فقط گامی برای
نزدیک‌تر شدن به معنای واژه‌های نور. کتاب
چنان‌که گفته شد ساده و بدون هیچ پیچیدگی
است. هر بخش کتاب تقریباً یک صفحه است،
هر کدام عنوانی دارد و اشاره‌ای کم‌رنگ به
یکی از آیات قرآن، که در پایان کتاب این
آیات و ترجمه‌شان، برای توجه
بیش‌تر مخاطب منتشر شده است.

کتاب صفحه‌آرایی مناسبی دارد و
در لابه‌لای صفحات برمی‌خوریم به
تصاویری سیاه و سفید که بی‌ربط
با مضامین کتاب نیست. وقتی با
این کتاب مواجه شدم یاد کتاب
«نامه‌های خط‌خطی» نظر آهاری



مهسا احمدی:

در کنار ۱۱۰ بدل کار آمریکایی و انگلیسی کار کردیم

پرونده
ما درباره بدل کاری
یک بخش ویژه هم دارد،
صحبت های مهسا احمدی و
ارشا اقدسی درباره حضور در
پروژه هالیوودی جیمزباند که
تقدیم شما می شود:

ارشا اقدسی:

دنیل کریک همیشه با محافظان خود سرلوکیشن می آمد

«مهسا احمدی» درباره بازیگران این فیلم می گوید: «دنیل کریک نقش جیمزباند و نوامی هریس نقش مقابل او را بازی می کرد، کریک با وجود این که سن بالایی دارد اما سوپراستار و تواناست و در دنیا مانند او وجود ندارد. او در کار عالی بود و خیلی از سکانس های سخت را خودش بازی می کرد، به طور مثال سکانسی بود که جیمزباند از روی سقف قطار در حال حرکت باید پایین می افتاد و خود را لبه قطار نگه می داشت و سپس خود را بالا می کشید و سکانس هایی نظیر این را خودش بازی کرد. تنها سکانس های بسیار سخت را بدل کار بازی می کرد. او آمادگی جسمانی عالی داشت.» احمدی ویژگی های کار را این گونه بیان می کند: «من به زبان انگلیسی تسلط دارم و نیازی به مترجم نداشتم. در برنامه های روزانه که در اختیارمان قرار می دادند زمان بندی مشخص و همه چیز با برنامه ریزی بود. ما برنامه روزانه ای داشتیم و آخر هر روز که کارمان به پایان می رسید، برگه ای در اختیارمان قرار می دادند که کدام یک از بدل کاران فردا سر صحنه حضور داشته باشد و ساعت آفیش، نهار، عصرانه و حتی سرعت باد فردا و زمان اکران فیلم در آن مشخص شده بود. کارگردان

این فیلم هم «سام مندس» بود که در آن ۱۱۰ بدل کار آمریکایی، انگلیسی و ۳ بدل کار ایرانی حضور داشتند. کارگردان قسمت بدل کاران «گری پاور» بود. کار از همه لحاظ عالی بود، یعنی از لحاظ حرفه ای بودن، تغذیه، برنامه ریزی، سرویس و امکانات. ۷۵ روز در خدمت این پروژه بودیم و ما در سکانس های اکشن حضور داشتیم، به طور مثال در سکانسی که یک خودرو داخل بازار قصد داشت از فاصله یک متری واژگون شود ما بدل کاران نقش تمام افرادی را که در بازار حضور داشتند، بازی کردیم.» درباره بحث دستمزد و سطح کار و مقایسه آن با کشور خودمان هم می گوید: «در پروژه جیمزباند به هیچ عنوان به دستمزد فکر نمی کردیم. در تاریخ مقرر دستمزدمان را پرداخت می کردند و هیچ دغدغه ای برای دریافت دستمزد نداشتم و همه چیز روی حساب و کتاب بود. در پروژه «۰۰۷» همه گونه امکاناتی وجود داشت. ما از نظر توانایی هیچ چیزی از بدل کاران آن جا کم نداشتم و شاید از آن ها بالاتر هم بودیم فقط ابزار آن ها، به روز بود و آن چه می خواستیم همان لحظه و روز برای مان فراهم می شد.»

«ارشا اقدسی» درباره حضور در پروژه معتبر جیمزباند می گوید: «من به همراه گروه بدل کاری ام در فیلم سینمایی اکشن ترکی «دره گرگ ها» همکاری داشتیم و در این فیلم خودرو چپ کرده بودیم. کارگردان عکس های فیلم را در صفحه شبکه اجتماعی من تگ کرد. آن جا بود که طراح صحنه های اکشن فیلم «اسکای فال» عکس آن فیلم را دید و از کار ما خوشش آمده بود، بنابراین دعوت به کار شدیم. ابتدا باورمان نمی شد و تصور می کردیم سر کاری است اما بعد از یک ماه ایمیلی برایم آمد که با اعضای گروه هم به ترکیه بروم. سر لوکیشن رفتیم و آن ها از ما آزمون گرفتند و از میان بدل کاران کشورهای مختلف ۱۱۰ بدل کار انتخاب شدیم. آن ها از کشورهایی هم چون استرالیا، انگلستان، فرانسه، نیوزیلند، چک، روسیه، آلمان و یونان بودند و کار بدل کاری فیلم را آغاز کردیم و حدود ۷۵ روز با این پروژه همکاری داشتیم. فیلم برداری اسکای فال در ترکیه و آدانا انجام شد. ابتدا ۵ بدل کار ایرانی در این پروژه حضور داشتیم و در نهایت ۳ نفر یعنی من به همراه مهسا احمدی و امیررضا بدری در پروژه

ماندگار شدیم و در سکانس پایانی فیلم حضور داشتیم، یعنی ۳ روز پایانی فیلم برداری از گروه ۱۱۰ نفره بدل کاران تنها ما ۳ نفر به همراه ۵ بدل کار انگلیسی باقی ماندیم و آفیش شدیم و در سکانس پایانی که جیمزباند تیر می خورد و از ارتفاع ۷۰ متری پل به پایین پرت می شد به ما اعتماد کردند و اجازه داشتیم در این صحنه مهم کمک شان کنیم.» اقدسی درباره تجربه حضور در کنار دنیل کریک و دیگر عوامل حرفه ای این فیلم می گوید: «دنیل کریک بازیگر نقش جیمزباند هم خیلی حرفه ای بود و همیشه با محافظان خود سرلوکیشن می آمد. همکاری در این فیلم سراسر خاطره است و روزهای استثنایی و فوق العاده ای را برایم رقم زد. سر صحنه از ما بدل کاران ایرانی یعنی ما ۳ نفر تعریف می کردند. خیلی افتخار می کنم که در گروه فیلم سازی ۲ هزار نفره و بین المللی جیمزباند نام ما هم برسر زبان ها بود. روزهای آخر فیلم برداری هر فردی کادویی به رسم یاد بود از ابزار و وسایل بدل کاری به ما می داد. ما را خیلی دوست داشتند و کارمان بازتاب خوبی داشت و همه دوستانم در این فیلم قول دادند که در فیلم بعدی شان از ما استفاده کنند و اکنون با یکدیگر در ارتباط هستیم.

یکی از صحنه های خطرناک فیلم که تقریباً همه بدل کاران در آن حضور داشتند



ارشا اقدسی و امیر بدری در کنار سم مندس کارگردان جدیدترین فیلم جیمزباند با عنوان سقوط آسمان



جالب است که در این صحنه کبوترها این چنین حضور دارند، حتی بین ۲ خودرو!



سید مصطفی صابری
sm.saberi@jeem.ir

رویک پرده

فیلمی که بی خوددوبی جهت دوست داشتنی است

درباره کارگردان/ پخته تر از همیشه

کاهانی فیلم نامه نویس، کارگردان و تهیه کننده «بی خود و بی جهت» فیلم سازی را با اثری غیرمتعارف به نام «آدم» شروع کرد که مجوز اکران نگرفت و در شبکه نمایش خانگی هم مورد استقبال مواجه نشد. بعد از آن یک اثر تلخ به نام «بیست» را ساخت که از داستان و بازی های خوبی بهره می برد، شاید بیست کاهانی آخرین بازی دلنشین پرستویی در حافظه بسیاری از ما باشد. کاهانی در گام بعدی به سراغ ساخت «هیچ» با داستانی خاص رفت که روایت زندگی مردی بود که از خانه رانده می شود و بعد از مدتی به خاطر آن که بدنش کلیه اضافی تولید می کند مورد سوء استفاده خانواده قرار می گیرد. «هیچ» به دلایل مختلف از جمله نگاه خاصش به آدم ها مورد تمییزی های قرار گرفت، کاهانی همین طور به آزمون و خطا برای پیدا کردن فرم مورد علاقه اش در سینما ادامه داد تا «اسب

نام فیلم: بی خود و بی جهت، کارگردان: عبدالرضا کاهانی، بازیگران: رضا عطاران، پانته بهرام، نگار جواهریان، احمد مهران فر و... خلاصه داستان: محسن و مژگان

حیوان نجیبی است» را ساخت، فیلمی که مخاطب خاص و بدنه سینما را توامان همراه کرد و به «بی خود و بی جهت» رسید، طنزی تلخ که این روزها با حواشی فراوانی در حال اکران است.

درباره فیلم/ واقعی ترین فیلم کاهانی

به نسبت دیگر آثار کاهانی، «بی خود و بی جهت» اگر کامل ترین نباشد حتماً واقعی ترین و ملموس ترین هست، حتی «بیست» هم این قدر به زندگی آدم ها نزدیک نبود و قابلیت همراهی مخاطب را نداشت، دیگر آثار کاهانی هم که رسماً چندان روایت رئال نداشتند و هر کدام در بستری خاص شکل می گرفت. در بی خوددوبی جهت، کاهانی به زندگی آدم ها نزدیک می شود و با روایت چند ساعت از زندگی آن ها، به شخصیت های شان نقب می زند، هر چند شاید شکل گیری همان موقعیت های خاص در چند ساعت، خیلی تادر و غیرممکن به نظر برسد اما واقعی است. این فیلم شیرینی «اسب حیوان نجیبی است» یا «هیچ» را ندارد اما در مقیاسی دیگر شیرین است و طنزی از جنس «بی پولی» یا آثار

با بازی عطاران و بهرام خانه ای خریدند که به دلایلی صاحبخانه از تحویل همه اتاق های آن خودداری می کند، الهه و فرهاد هم اصرار دارند در حالی که هنوز اسباب های

تلویزیونی «عطاران» دارد. **دلایلی که فیلم را دوست خواهید داشت** بازی های فیلم چشم نواز است؛ به خصوص بازی متفاوت عطاران که از قالب مردهای خنک و دست و پا چلفتی خارج شده و با صدا و چهره اش دردهای محسن را به مخاطب نشان می دهد. طراحی صحنه شلوغ، صحنه هایی پر از درگیری که با حرکات پر انرژی دوربین همراه شده و حس تنش را به مخاطب القاء می کند از نقاط قوت فیلم است. یک بچه بی ادب هم در فیلم حضور دارد که هر وقت داستان افت می کند چند حرکت ویژه انجام می دهد تا چرت مخاطب بپرد.

شاید به این دلایل با فیلم حال نکنید

در شخصیت مادر الهه (نگار جواهریان) اغراق زیادی به چشم می خورد و با این که در چنین فیلم های با شخصیت خود، پد و قهرمان مواجه نیستیم اما مادر الهه رسماً یک «بدمن» تمام عیار است که کمی هم از نعمت هوش بی بهره است و دلیل اصرارهای دخترش برای برگزاری با عجله عروسی که به ذهن هر کسی خطور می کند را نمی فهمد. برای آن ها هم که

محسن و مژگان از خانه قبلی شان کاملاً تخلیه نشده ظرف یک روز وسایل خود را در همان منزل بچینند تا چند ساعت دیگر جشن عروسی خود را برگزار کنند اما...

از فیلم انتظار یک داستان دقیق دارند باید بگویم فیلم خط داستانی مشابه سریال های سیما ندارد، با یک چالش مواجهیم که چند موقعیت تلخ و طنز مدام حول آن شکل می گیرد و پنبه درونیات شخصیت ها را می زند.

اما حواشی اثر...

فیلم در شهر قم خیلی ناغافل از اکران خارج شد، تلویزیون هم تیزرهای آن را به جز ۲ بار دیگر پخش نکرد، وقفه ای هم در صدور مجوز رخ داد که باعث شد کاهانی تهدید کند فیلم را اکران نخواهد کرد، در کنار همه این ها، فیلم مثل بسیاری دیگر از آثار این روزهای سینما در فهرست سیاه حوزه هنری هم قرار گرفت.



چراغ دومین جیم در مدرسه تاریخ جیم
این بار در یک مدرسه پسرانه روشن شد

سنگ، توپ شلیک!

مجید حسینزاده
m.hosseinzadeh@jeem.ir

محمد مهدی اعتمادی
m.akhavan@jeem.ir

خیلی سخت است که از بچه‌های سرویس ورزش وزین و قهرمان‌پرور جیم باشی اما هرچه قدر توی آلوم عکست (که حالا برای خودش شده یک آلوم خاطرات مصور) بگردد، حتی یک عکس با شلوار و گرم‌کن ورزشی نداشته باشی تا بدهی به گرافیس جیم، بگذارد کنار این مطلب! اصلاً خیلی سخت است که توی عمرت از همه زنگ‌های ورزش فراری باشی و همیشه کمترین نمرات برای درس ورزشت باشد، اما بیای برای یک عده که حاضرند جان مبارکشان را بگذارند کف دستشان و دو دستی خدمت دنیای ورزش کنند، دم از ورزش دوستی بزنن... این‌ها فقط تعدادی از سختی‌های من بود و اگر بخوام همه‌شان را برای تان بگویم، رسماً تا خود صبح باید های‌های به حال زار من گریه کنید! تصور کنید ما با این همه سختی، قرار بود اولین جیم در مدرسه پسرانه را ببریم روی آنتن! البته همین‌جا خدمت‌تان عرض کنم از آن‌جا که ما نمونه عینی بی‌اخلاقی در ورزش هستیم (مثلاً اگر توی بازی فوتبال باشیم و یکی از یاران حریف سخته کند و بیفتد روی زمین، ما توپ را بیرون نخواهیم زد! یعنی در این حد!) از همان ابتدا نیت و انگیزه‌مان، کم نیاوردن از بانوان جیم در مدرسه‌نویس بود که چند هفته قبل با گزارش‌شان کلی گرد و خاک به پا کرده بودند! از یک طرف توی همین فکرهای شوم بودیم و داشتیم برایش نقشه می‌کشیدیم و از طرف دیگر داشتیم به این فکر می‌کردیم که قرار است چه قدر توی این برنامه سختی بکشیم، که یک خبر خیلی خوب، حسابی روح‌مان را شاد کرد. خبر خوب این بود که دوستان لطف کرده بودند و برحسب اتفاق، مدرسه راهنمایی که خودم نوجوانی‌ام را در آن گذرانده بودم به عنوان اولین میزبان «جیم در مدرسه پسرانه» هماهنگ کرده بودند؛ یعنی مدرسه راهنمایی سلمان فارسی! همین اتفاق همه آن نیت شوم و تصور از سختی این برنامه را به شیرینی تبدیل کرد و ما با اشتیاق تمام، عکاس و سیبل و توپ و تیر و تخته‌مان را زدیم زیر بغل‌مان و رفتم به مدرسه سلمان فارسی، کنار بچه‌های گل کلاس سوم ب. البته ناگفته نماند که مثل همان ۳ سال راهنمایی که همیشه دیر به مدرسه می‌رسیدم، این بار هم یک ربع تأخیر داشتم اما خوشبختانه ناظمی نبود که مثل آن روزها اسمم را بنویسد و بعدش هم از نمره انضباطم کم کند!

از آقایان میرسیستانی و حسینی در تربیت‌بدنی اداره کل آموزش و پرورش و همچنین از حراست محترم این اداره بابت همکاری‌هایشان در برگزاری مراسم جیم در مدرسه کمال تشکر و قدردانی را داریم و همچنین از همین تربیون به صورت رسمی اعلام می‌کنیم که مقصد بعدی جیم در مدرسه مزده رنگیان و طاهره سادات بهشتی، مدرسه دختر خانم‌هاست. دخترها آماده‌اید؟



شما که می‌خواهید جیم به مدرسه‌تان بیاید همین الان گوشی‌تان را بردارید و ما را دعوت کنید. نام مدرسه، روز و ساعت زنگ ورزش‌تان را برای ما بفرستید تا در اولین فرصت به مدرسه‌تان بیاییم. هر پیامک یک شانس حضور بیشتر!

گروه‌بندی تیم‌ها به سبک ما!

زنگ تفریح به صدا درآمد و دانش‌آموزان در کمتر از یک دقیقه حیاط مدرسه را تنها گذاشتند. شاید ۵ دقیقه طول نکشید که ۲۸ دانش‌آموز سال سوم راهنمایی، نشاط را دوباره به حیات مدرسه آوردند. معلم، دانش‌آموزان را مجبور به دویدن می‌کند تا بدن‌شان گرم شود. دیدن این لحظات برای هر شخصی که یک زمانی خودش دانش‌آموز بوده، خالی از لطف نیست. یکی زیر پای دیگری می‌زند و آن یکی در کناری نشسته و خودش را با بند کفش مشغول می‌کند تا یک دور کمتر بدود! بالاخره با سوت معلم دانش‌آموزان در گوشه‌ای از حیاط بر روی سکوها می‌نشینند و منتظر می‌شوند تا من آن‌ها را به ۲ گروه تقسیم کنم. از هر گوشه‌ای صدایی به گوش می‌رسد: «آقا ما با اینا باشیم!»، «آقا می‌شه من و علی در یک گروه باشیم» و از این‌گونه حرف‌ها. من هم در یک حرکت انتحاری، بچه‌ها را از گوشه سمت راست تا نفر چهارم می‌شمارم و به عنوان گروه اول معرفی می‌کنم و چهارده نفر بعدی را هم گروه دوم. ظاهراً همه راضی بودند چون بعدش در گروه‌بندی به مشکل نخوردیم و خوشبختانه همه یک بار و در یک بازی شرکت کردند. این هم یک نوع گروه‌بندی است باشد که فدراسیون‌ها درس بگیرند!

در انتخاب نام تیم‌ها، بچه‌ها آزادی داشتند یا نه؟!

براساس اصول دموکراتیک! از بچه‌های هر گروه رای‌گیری کردیم تا برای گروه‌شان با اکثریت آرا یک اسم مناسب انتخاب کنند. همان‌طور که انتظار نداشتیم! اسم‌ها خیلی متفاوت و عجیب غریب بود؛ از شلغم و ذرت مکزیکی گرفته تا رئال سوراخه و بیسیب! اما نهایتاً ۲ تا اسم که طرفدار بیشتری داشت، رای آورد؛ گروه اول شد Hero به معنای قهرمان و گروه دوم هم اسمش شد جیمی! به جان خودم بچه‌ها خودشان این اسم را انتخاب کردند، هیچ زور و اجباری هم در کار نبوده است!

jeem.ir

گزارش تصویری جیم در
مدرسه را در سایت، از
دست ندهید. از ما گفتن
بود...



▲ طفلی‌ها تو صف انتظارن تا نوبت بازی بهشون برسه!



▲ بزن قدش مهدی اعتمادی با یک هم‌سن و سال خودش!



▲ بدون شرح...



▲ وقتی می‌گویم کیا جیم می‌خورن، فقط خواجه حافظ دستش را بالا نمی‌آورد



▲ گفته بودم این مجید حسینزاده بره اون‌جا رقص و آواز راه می‌اندازه!



▲ فک نکنن می‌زنه تو دیوار، این بابا کارش خیلی درسته و صاف زد تو ۱۵۰۰



▲ اینم عکس دسته جمعی پسرای «جیم در مدرسه»‌ای، البته مثل این‌که مهدی اعتمادی از همه بیشتر خوشحاله!



تیراندازی



تیم جیمی بداند؛ رهرو آن است که پیوسته و آهسته رود!

توی دنیای پسرها که بگردی، تفنگ و عشق به تیراندازی قدمتی دیرینه دارد! طوری که از هر پسر بچه‌ای بررسی می‌کنی که در آینده قصد دارد چه کاره شود، پلیس شدن یا دزد شدن (!) پای ثابت جواب‌هایش است. اشتراک این ۲ تا جواب متضاد هم فقط یک چیز است؛ این که هر دو گروه این بزرگواران اسلحه دارند! ما هم براساس همین علاقه کودکی‌مان، یک اشتباهی کردیم و پیشنهاد اجرای این بازی را دادیم! پیشنهاد ما همانا، تصویب بچه‌های سرویس ورزش همانا و بیچاره شدن ما همانا! به هر بدبختی بود یک تفنگ بادی فرد اعلا، یک ربع قبل از شروع زنگ ورزش جور کردیم. حالا فقط مانده بود ساختن سیبل هدف‌گیری که آن هم با کمی خلاقیت و البته کمک عوامل پشتیبانی داخل مدرسه (آقای هاشمیان مدرسه سلمان فارسی) ساخته و در همان‌جا رونمایی شد! مواد لازم برای تهیه سیبل هم این‌ها بود: یک عدد مقوا سفید در ابعاد ۷۰ در ۹۰. یک عدد تخته آکاسیو! چندتا ماژیک با رنگ‌های مختلف و یک پرگار بزرگ که بتوان با آن دایره زد! البته اگر پرگار در دسترس نداشتید، می‌توانید از قابلمه استفاده کنید! مرکز سیبل ۵۰۰ امتیاز داشت و دایره بعدی به ترتیب ۴۰۰، ۳۰۰، ۲۰۰ و ۱۰۰ امتیاز. در این قسمت از هر تیم ۳ نفر، مهارت‌شان در تیراندازی را به نمایش گذاشتند، آن هم چه نمایش گذاشتنی! از آن‌جا که تفنگ‌مان حسابی حرفه‌ای بود و به انواع دوربین‌های دید در شب، دید در نصف شب و... مجهز بود، ابتدا توضیحاتی درباره شیوه استفاده از دوربین به بچه‌ها داده شد که البته بعداً معلوم شد که هیچ‌کدام‌شان به این سخنان حکیمانه گوش نداده بودند! خلاصه تفنگ رسید به اولین نفر که «سهیل مخلص» بود و او هم بدون معطلی ۴۰۰ امتیاز برای گروهش دشت کرد! نفر اول از تیم جیمی، با اعتماد به نفس خوبی پشت تفنگ قرار گرفت اما به علتی که کارشناسان آن را بعداً ورزش شدید و یک‌باره باد تشخیص دادند، تیرش به هیچ جای سیبل نخورد! سپس نفر دوم تیم Hero که «خان میرزایی» بود، تفنگ پر را از جیم تحویل گرفت و با مکث کوتاهی تیرش را روانه قسمت ۴۰۰ امتیازی سیبل کرد! اما نفر دوم تیم جیمی، شک اساسی به همه عوامل جلو و پشت دوربین وارد کرد و تیر را دقیقاً در مرکز سیبل جایی که نوک پرگار را در آن‌جا گذاشته و دایره‌ها را رسم کرده بودیم زد! در این لحظه بود که ما «رضا علیزاده» را به عنوان نماینده جیم در فدراسیون جهانی تیراندازی معرفی کردیم! آخرین نفر از گروه Hero تیرش را در مرز ۴۰۰ و ۵۰۰ امتیازی زد که داوران میانگین این دو عدد یعنی ۴۵۰ را به عنوان امتیاز برایش ثبت کردند. نفر آخر تیم جیمی هم که «علی رحمانیان» بود، امتیاز ۵۰۰ را به دست آورد! نکته جالب این‌جا بود که در دور بعدی تیراندازی هم، گروه Hero فقط به امتیاز ۴۰۰ شلیک کرد، گروه جیمی فقط به امتیاز ۵۰۰ و آن بنده خدا، نفر دوم تیم جیمی هم دوباره به علت ورزش ناگهانی باد! تیرش به بیرون سیبل و جایی که ما نمی‌دانیم کجا اصابت کرد! برنامه ویژه بعد از اتمام قسمت تیراندازی، امضا شدن سیبل توسط همه بچه‌های کلاس بود و بعد هم اعضای تیم برنده این قسمت یعنی تیم Hero، با این سیبل امضا شده، دور افتخار زدند!



هفت‌سنگ



سنگ‌ها کج بود یا استرس تیم‌ها زیاد بود؟

۷ سنگ بر روی هم چیده می‌شود تا هیجان را بین ۲ تیم ۶ نفره، تا حد احساس نکردن درد خوردن توپ هفت سنگ بهشان افزایش دهد! در لحظه شروع بازی و طبق قرعه، تیم «جیمی» به عنوان تیم تهاجمگر (!) و تیم Hero به عنوان تیم دفاع‌گر (!) انتخاب می‌شود. با سوت داور تیم جیمی اولین پرتاب‌کننده خود را به پشت خط می‌فرستد تا دقت و توانایی او در زدن توپ به دیواره هفت‌سنگی را امتحان کند. تا نفر چهارم موفق نمی‌شوند که توپ را به سر منزل نهایی برسانند اما همین که توپ نفر پنجم به هفت سنگ روی هم چیده شده رسید و ۴ تای آن‌ها را نقش بر زمین کرد، تیم Hero توپ را گرفتند تا نگذارند این هفت سنگ به حالت اولیه خودش برگردد. حمله‌های پشت سر هم از تیم جیمی با توپ‌هایی که به بازیکنان‌شان می‌خورد همراه بود که باعث اخراج آن‌ها از زمین بازی می‌شد. در نهایت، حملات تیم جیمی با این که چندین بار خودشان را به سنگ‌ها رساندند، بی فایده بود و نتوانستند آن‌ها را روی هم بچینند که چندتا دلیل داشت: اولاً استرس بالای آن‌ها نمی‌گذاشت که یک لحظه تمرکز کنند و سنگ‌ها را بروی هم بچینند و دوماً هم سنگ‌هایی که مدیر اجرایی جیم به این مدرسه آورده بود آن‌قدر کج و معوج بود که صدای ناظم مدرسه را هم در آورد! ناظم مدرسه از بالای سکو حیاط گفت: «بابا زمان ما ۷ تا سنگ صاف می‌داشتن روی هم، نمی‌شد روی هم بچینیم جوانای حالایی که امکان نداره موفق بشوند این سنگ‌ها را روی هم بچینند!» در نهایت تیم Hero بود که با توپ همه بازیکنان حریف را مورد لطف قرار داد و اولین امتیاز مسابقه را در کیسه خود قرار داد. تیم‌های جیمی و Hero، نقش‌هایشان به عنوان تیم‌های تهاجمگر و دفاع‌گر را عوض کردند تا بازی ادامه پیدا کند. این‌بار تیم جیمی توانست با حذف همه بازیکنان تیم حریف بازی را به تساوی بکشاند. بازی در ست‌های سوم و چهارم هم با تقسیم امتیازها پیش رفت تا به ست پایانی و حساس پنجم رسیدیم. قرار شد که این ست، آخرین ست بازی باشد که این نکته، سر و صدای تیم Hero را در آورد که این نامردی است و چون ما در این ست تهاجمگر هستیم و موفق نمی‌شویم از همین الان پیروزی را به تیم حریف تبریک می‌گوییم! بازی شروع شد. ظاهراً این‌بار کمی متفاوت‌تر از همیشه. حملات تیم Hero خیلی با برنامه‌تر و هدفمندتر به نظر می‌رسید. آن‌ها تازمانی که تیم جیمی، توپ را از ۷ سنگ دور نمی‌کرد به آن نزدیک نمی‌شدند (کاری که تیم‌ها در همه ست‌های پیشین می‌کردند و دلیل شکست‌شان را نمی‌فهمیدند!) در حالی که ۴ بازیکن از تیم جیمی حذف شده بودند و شکست‌شان قطعی به نظر می‌رسید و صدای اعتراضات به داور، گوش مسئولان را کمر کرده بود، در یک لحظه یک بازیکن قد کوتاه مانند جت خودش را به هفت سنگ رساند و با چیدن سنگ‌ها بر روی هم، فریاد زد «هفت سنگ» و همه را مات سرعت بالا و تمرکز خودش کرد. او شخصی نبود جز «سید حسن هاشمی» در پایان این بازی، تیم Hero با نتیجه ۳ بر ۲ به پیروزی رسید تا خودش را برای پیروزی در بازی‌های بعدی و کسب عنوان اولی مصمم و با قدرت نشان دهد.

فوتبال/ تیم یاران حسین‌زاده

غرور عامل شکست؛ از اشتباهات دآوری نمی‌توان گذشت!



تیم Hero که در مجموع بازی‌های گذشته با ۲ امتیاز پیش بود، بازی را بدون استرس شروع کرد. مربی این تیم هم که مجید حسین‌زاده باشد از همان اول به این تیم دستور می‌داد که دفاع خود را محکم بچسبند و نگذارند بازیکنی از آن عبور کند. بازیکنان هم که از مربی حرف شنوی داشتند (!) تقریباً در نیمه اول هیچ تویی را به سمت دروازه حریف نبردند و در لاک دفاعی شدیدی فرو رفته بودند. تیم Hero به هدف خود در نیمه اول رسید و بازی در وقت اول با نتیجه مساوی صفر-صفر تمام شد. با سوت داور نیمه دوم شروع شد ولی این‌بار تیم Hero تصمیم به دفاع نداشت و می‌خواست با زدن یک گل تیم حریف را از قهرمانی ناامیدتر از گذشته کند. در یکی از این حملات ضربه زیبای «حسین رخش» به تیر دوازه خورد و گل نشد. قانون فوتبال هم می‌گوید تیمی که گل نزند، گل می‌خورد. ما هم گل خوردیم و بازی به حساسیت بالایی رسید. تماشاگران از بیرون درخواست تعویض یک بازیکن را داشتند و این فشار آن‌قدر بود که بازیکنان داخل هم کم‌کم داشتند با او درگیر می‌شدند که خودت برو بیرون. از این‌جا حسین‌زاده و اعتمادی هم با لباس خبرنگاری‌شان وارد میدان می‌شوند تا به تیم‌های‌شان کمک کنند. در یک حمله، دروازه‌بان دربیل می‌خورد و مجید حسین‌زاده هم با این که خودش را به جلو توپ می‌اندازد اما توپ خودش را به تور می‌رساند و گل می‌شود. بازی همین‌جا تمام می‌شود و تیم جیمی با نتیجه ۲ بر صفر بازی را به سود خود به پایان می‌رساند. اما به گفته مربی این تیم، این شکست به هیچ وجه از ارزش‌های تیم hero کم نمی‌کند!

فوتبال/ تیم یاران اعتمادی

دفاع هم حدی دارد، همین!



نوبت به بازی پرهیجان و همیشه محبوب پسرها یعنی فوتبال رسید. تیمی که من مربیگری‌اش را بر عهده داشتم، یعنی همان تیم جیمی چون چیزی برای از دست دادن نداشت (!) آمده بود برای بُرد؛ آن هم برد با حداقل ۲ گل اختلاف تا نتیجه مجموع امتیازات را حداقل به تساوی برساند. خلاصه بچه‌ها را جمع کردم و برای‌شان صحبت کردم (موقعی که تاکتیک تیم را برای‌شان شرح می‌دادم احساس می‌کردم چیزی توی مایه‌های آقای خاص یا همان خوزه خودمان هستم! عجب احساس خوبی بود!) بعد هم حلقه اتحادمان را تشکیل دادیم و با فریاد بلند جیسییم، پاس اول بین بچه‌ها رد و بدل شد. تیم ما از همان اول سراپا حمله بود و تیم حریف را در زمین خودش حبس کرده بود اما خوب شانس با ما یار نبود و نتوانستیم در نیمه اول دروازه حریف را باز کنیم. من هم که دیدم اوضاع اصلاً خوب نیست، وسایلم را به عکاس عزیزمان سپردم و خودم را کنار زمین گرم کردم و از کسوت مربی‌گری به بازیکن نوک حمله درآمدم. حالا تصور کنید من با رخت و کفش پلوخوری باید چه کار می‌کردم آن وسط. هنوز کمتر از ۵ دقیقه از آغاز نیمه دوم گذشته بود که روی فرصت‌طلبی «مه‌ادی حجتی»، تیم ما گل اول را وارد دروازه حریف کرد. با این گل انگار طلسم دروازه فروریخت و رغیب‌مان که از اول هم معلوم بود مال این حرف‌ها نیست، توی لاک دفاعی فرو رفت و اتوبوسش را جلوی دروازه پارک کرد! غافل از این که ما بیدی نبودیم که به این بادها بلرزیم و این را با زدن گل دوم توسط «معین زارع» اثبات کردیم! و این‌طوری بود که بازی همان‌طور که می‌خواستیم با ۲ گل به نفع ما، به پایان رسید.

امان از چاپ شدن عکس جیمیان!

سلام. هر چند آقای مدیر اجرایی مدعی است که به خاطر چاپ شدن عکسش در جیم - که به نظر دارد به رکورد چاپ شدن لوگوی جیم نزدیک می‌شود- عده‌ای چشمش کرده‌اند ولی ما احتمال می‌دهیم مشکل در چشم و چال این برادر باشد نه در چشم جیم خوانان. داستان خاله قزی نمی‌گویم، ماجرای تصادفی را تعریف می‌کنم که چند روز پیش در بلوار سازمان آب اتفاق افتاد و در یک چشم بهم زدن قوطی کبریت مدیر اجرایی میچاله شد! همان پراید مدل ۸۴ ای که فکر کنم تا حالا همه قطعاًتش یکی دو باری صاف کاری شده‌اند. البته هفته پیش، هفته اوراق شدن خودروهای جیم نویسان بود، چرا که آینه بغل خودروی یکی دیگر از آچارفرانسه‌های جیم که او هم عکسش در جیم چاپیده شده بود توسط عده‌ای موریانه از ریشه خورده شد!

کامتدونی

۹۱۵...۷۷۸۹ قرار بود بابام واسم ۲۰۷ بخره با این وضع گرونی می‌خواد ۲۰۶ بخره، ای خدا من دردم رو به کی بگم.

◀ خواهر ساناز به فدات، واقعا با خوندن این پیامک تحت تاثیر قانونی قرار گرفتیم، جیم خوانان عزیز لطفا در حد وسع تان به این عاجز ۲۰۶ سوار کمک کنین.

۹۱۸۲...۹۳۵ من نوعی که می‌خوام ازدواج کنم وقتی می‌رم بازار می‌بینم همه چیزها ۲ برابر شده با خودم می‌گم تا ماه بعد ولی وقتی می‌رم بازار می‌بینم همه چیزها ۳ برابر شده!

◀ برادر نوعی مگه شما از بازار می‌خوای زن بستونی که هی پا می‌شی می‌ری بازار؟ درضمن الان نرو که چهار برابر شده!

۹۳۶...۳۳۲۰ چی خنده‌دار حسین زاده فسیل شده، فروزان‌نیا خوش تیپ، برند افسرده، عسگری فیلسوف، اخوان لاغر و موقر و حسینی شبیه کاریکاتور.

۹۱۵...۵۱۰۲ عکساتونو دیدم، همه تون دارین از ضعف جسمانی می‌میرید، خوب روزنامه رو بکنین ۱۰۰۰ تومان من که می‌خرم!

◀ کلی پیامک آمده که هر کدام به نحوی درباره عکس‌های ما اعلام نظر کرده‌اند ولی آن موقع که عکس‌مان چاپ نمی‌شد فقط یک نظر بود و آن این که چرا عکس‌هایمان را چاپ نمی‌کنید! راستی شما که وضع مالی‌ات خوبه یه کمپوت آناناس بهم می‌دی یه عمره نخوردم!

۹۳۷...۱۴۱۸ من فکر می‌کردم سعید برند، مرتضی اخوانه. جالب تر از اون این که وقتی عکس دو تا شونو کنار هم دیدم ۵۰۰تومان کفاره دادم.

◀ خیلی جالبه بعضی‌ها فکر می‌کنن زبونم لال برند همون صباست شاید به این خاطر که در آنتن بیشتر با هم شوخی می‌کردند ولی ما آدمیم و قاعده این کل کل‌ها خوابید! یا مثلاً عده‌ای فکر می‌کنند که من مهدیه جوادی هستم، صابری ایمان فروزان است و فروزان همان مرتضی اخوان! شاید علت این افکار این باشد که بعضی اوقات از رو دست هم می‌نویسیم! شیطونه می‌گه عکس خودم و صبا رو چاپ کنیم تا تموم این وقایع بخوابه! حیف که مشهد نیستیم والا عکس که سهله، آلبوم می‌دادیم بیرون!

◀ سلام جیمی. دست مسوولین درد نکنه واقعا در گرانی به خود کفایی رسیدیم. حالا هم افتخاری دیگر روزنامه ۵۰۰ تومن، یادش بخیر یک زمانی نان دانه ۲۵ تومن بود، روزنامه هم ۲۰۰ تومن بود... یادش بخیر. راستی یک اسم جدید برات پیدا کردم: جیم بالا جاده.

۰۹۱۵...۹۹۲۹

◀ سلام جیم عکس فتوچاپ روح نیست یه پیرزن که طرفداراون تیمه عکس دیگه‌ای هم هست که تو اون همه چیز معلومه. ندیدی؟ دارم می‌خوای بذارم تو سایت همه ببینند؟

۰۹۳۵...۲۵۳۰

◀ **جیم:** لطفا برای‌مان بفرستید.

◀ جیم عزیز روز تولدت به عنوان یک خواننده همیشگی احساس دوباره به دنیا اومدن می‌کنم و حس قشنگی دارم. جیمی با این‌که تو آدم نیستی ولی این‌قدر در تو روح جریان داره که ما می‌تونیم خیلی راحت تو رو مخاطبمون قرار بدیم و حرفامونو بهت بزنیم. تولدت مبارک رفیق.

◀ جیم گفتی نشریه. داغ دلمو تازه کردی. ۲ سال قبل بود مدیر نشریه خشت بودم تو دانشگاه حکیم سبزو. کسی باورش نمی‌شد شماره اول مجله ۶۸ صفحه‌ای تو جشنواره ملی حرکت رتبه اول بیاره و تو دانشگاه جزو نشریات برتر نباشه اما توجه نکردن دانشگاه همانا رفتن استاد مشاور مجله و فارغ‌التحصیلی من و هزار تا مشکل دیگه خشت رو خشت اول کرد و دیگه شماره‌ای نداشت. ۰۹۳۷...۹۵۵۳

◀ سلام یره، جیم ای پنجشنبه‌تان خيله شلوغ- پلوغ بود ها... خیلی حال کردم با طرح روی صفحه‌تان، دم همتان جیییییزز ۰۹۳۶...۳۴۸۶

◀ جیم تورو خدا !!!!! تو دیگه آگهی چاپ نکن جون هرکی دوست داری! عین شبکه نمایش که پیام‌بازرگانی پخش نمی‌کنه پاک بمون.

◀ سلام خراسان عزیز تکلیف ما را روشن کن مرحوم منوچهر نوزدی متولد ۱۳۱۵ است به روایت همشهری سلام یا ۱۳۰۴ به روایت جیم خیلی با حالی!

۰۹۱۵...۵۱۲۵

◀ **جیم:** با جستجویی که در اینترنت داشتیم به نتیجه قطعی نرسیدیم! برخی نوشته‌اند ۱۳۰۴ و برخی دیگر هم ۱۳۱۵. مصاحبه با پسر ایشان را هم که هفته پیش برای‌تان گفتیم چه شد.

◀ سلام جناب جیم عزیز، دیروز پریروز داشتم اس داده: س ع خ د د ی ن، بعدش من درحالت هنگ بهش زنگ زدم، میگه سلام عصرخونه دایی دعوتیم یادت نره!!! والا این زبونه مخففو واسه خل شدن کم داشتیم که اونم اضافه شد.

۰۹۳۵...۶۶۳۳

◀ حس می‌کنم شدم بیسکویت ته بسته، تنها، شکسته، از همه مهم‌تر اون‌ی که منم می‌خواست

۰۹۳۷...۳۱۷۰

◀ سلام جیمی‌جون من یه آرشو کامل از جیم داشتم ترسیدم توی اسباب‌کشی خونمون خراب بشه به همین دلیل آرشومو به مدرسه دادم اما بعد از چند روز تکه‌های جیمو روی در و دیوار مدرسه دیدم اون موقع احساس کردم قلبم تکه تکه شده بود. ۰۹۱۵...۵۱۰۶

◀ سلام جیمی، همین الان خریدمت، فقط ۱۰ دقیقه خیره شدم به عکس روی جلدت، سرشار از خلایقه، آفرین.

۰۹۱۵...۷۸۷۶

◀ جیمی جان، این همه از مدیران اجرایی جیم حرف زدی آخرش هم نگفتی دقیقاً چه کاری انجام میدن، فقط مسئول وسایل گمشده که نیستند!!

۰۹۱۵...۹۱۵۱

◀ **جیم:** نه دیگه مسئول گم کردن وسایل هستند! البته به همین سادگی که فکرش رو می‌کنید هم نیستا!

◀ جیمی جیمی جیمی، یه خبر داغ دارم واست. یه ماه پیش واسه خطه همراه اولم پیامک اومد که اگه غیرحضوری پرداخت کنین ۱۵۰ تا پیامک رایگان هدیه می‌گیرین. منم خوشحال شدم. دیروز قبضش اومد، قیمته پیامکامو ۷۰۰۰ تومان حساب کرده بود. پیامکامو شمردم شده بود ۲۰۰ تا. یعنی هر پیامکی که فرستادم ۳۵ تومن حساب کردن. بابا کلاه‌برداری از مردم تا چه حد؟! ۰۹۳۵...۹۴۵۱

◀ جیمی روز دانشجو هم کسی به حرف‌های ما گوش نمیده. چرا فقط دانشگاه ما امام رضا(ع) باید تفکیک بشه و ما دخترا رو به جایی منتقل کنن که هیچی امکاناتی نداره.

۰۹۳۶...۰۵۱۴

◀ سلام جیمی. چقدر آقای سعید برند به چشمم آشناست کاش سابقه تحصیلی آچار فرانسه‌های جیم رو می‌نوشتید تا رفع ابهام بشه!

۰۹۳۵...۲۰۰۶

◀ **جیم:** در این رابطه اطلاعات خاصی در

دست نیست فقط می‌دانیم هر هفته حداقل یک عدد جیم می‌خوانده‌اند!

◀ جیمی دلم بجگی می‌خواد! جلوی کدوم مغازه پا بکوبم تا برام آرامش بخرنند!!!!

۰۹۳۶...۳۴۸۹

◀ س. جیمی‌جون من دانش‌جوام بچه تهران چرا شما مشهد یا آن‌قدر به شله علاقه دارید؟ تاریخچه‌اش چیه؟ آخه تاسوعا و عاشورا هرجا رفتم شله دادن. برسد به دست آنتن. حتما ج بده فوری فوتی. حتما بجایی.

۰۹۳۶...۶۲۹۷

◀ جیم. آقای مجید حسین‌زاده از جونت سیر شدی که جای پیامک‌های ما رو می‌گیری ها؟

۰۹۳۶...۷۷۶۶

◀ ساعت ۰۰:۳۰ دارم گزارش می‌خونم، خاطرات آقای اعتمادی و ایمان فروزان‌نیا عالی بود، نمی‌دونم چند وقت بود که یک دل سیر نخندیده بودم! یک پیشنهاد: لطفا یک صفحه اختصاص بدین به شیطنت‌های آقای فروزان‌نیا! خوبه که دفتر جیم در زمان آقای فروزان‌نیا که مدیر اجرایی بودن سر پا مونده!!! راستی آقا ایمان شما با موی کوتاه خیلی خوش تیپ‌تری (آنجلینا جولی از مشهد)

۰۹۱۵...۴۰۶۰

◀ جیییییم! مرد حسابی کو پیامای بچه‌ها؟؟؟ چه‌طور دلت اومد نچاپیشون؟ قاتل!!! فکر کردم صفحه پیام نیست، صفحه‌ها رو شمردم دیدم نه کار خودته! یه هفتس منتظر خوندن پیامام بودم، خیلی خورد تو پرم! حالا با این پر شکسته چطوری واسه میان ترم بخونم؟! راستی تولد چند سالگیت مبارک!

۰۹۳۵...۵۳۸۰

◀ **جیم:** بابت چاپ نشدن پیامک‌ها در شماره پیش عذرخواهیم، البته تقریباً چاره‌ای هم نداشتیم.

◀ سلام جیمی. چرا این‌قد به فوتبال گیر میدین؟ من یه دخترم ولی عاشق دلسوخته فوتبالم و فوتبالو با هیچی عوض نمی‌کنم.

۰۹۱۵...۱۱۰۶

◀ سلام جیم میشه ازت یه درخواست بکنم میشه فایل صوتی جیم هر هفته تو سایت جیم قرار بدی تا بچه‌های نابینا هم مطالب قشنگتو بشنون. از طرف بچه‌های نابینا و کم بینای جامعه نابینایان صاحب‌الزمان(ع) تربت حیدریه.

۰۹۱۵...۵۵۴۲

◀ باران باش و ببار و نپرس کاسه‌های خالی از آن کیست.

۰۹۳۷...۷۸۶۹

مقدمه

◀ سپاس از وبلاگ‌های ذوق برانگیز نمی‌دانم اندازه‌گیری دقیقی در میزان لذت‌بخش بودن «لذت‌ها» در دنیای علم صورت پذیرفته است یا نه؟ و آیا تقسیم‌بندی نسبت به اینکه کدام «لذت‌ها» بیشترین و کدامیک کمترین لذت را دارند، وجود دارد یا نه؟ ولی مطمئنم برای وبگردها به خصوص وبگردهای کارکشته، یکی از عمیق‌ترین لذت‌های مادی (و چه بسا معنوی) آشنایی و بعد مراجعه پی‌درپی به وبلاگ‌های زیبا است. هرکسی زیبایی را در چیزی می‌بیند. یکی در متن‌های قوی، یکی در محتوای غنی، دیگری در عکس‌های صریح و... زیبایی در هرچه باشد نشان از خالق زیباپسند دارد و شرط ادب حکم به قدردانی می‌کند.

از وبلاگ «پسرم»

◀ **علا یق یک ۱۲ ماهه/** جا دارد در آستانه ورود به ۱۲ ماهگی‌ات این‌جا از علاقه‌مندی‌هایت بنویسم تا بعداً به ریش خودت بخندی و صفا کنی. مسواک را خیلی دوست داری به ویژه مسواک سبز من را و با این‌که یک مسواک تمیز برایت گذاشتیم که بازی کنی اما به محض این‌که مرا مسواک به دست می‌بینی با خنده به سمت من می‌دوی و تو بکش، من بکش! عاشق جارو هستی چه دستی چه برقی، البته از جاروی روشن می‌ترسی و به سمت ما فرار می‌کنی. مگس‌کش را بی‌حد دوست داری و خانه مامان نرگس یک ساعت و نیم با مگس‌کش سرگرم بودی و این خیلی خوب است! اصلاً مثل بچه‌های دیگر به کنترل تلویزیون و موبایل علاقه نداری و این هم خیلی خوب است.

از وبلاگ «من و زهرای خوب»

◀ **توصیه برادرانه/** از دوست پسر و رفیق اینترنتی برای‌تان همسر پاک و مومن در نمی‌آید. برای خودتان ارزش قائل باشید و اجازه ندهید قبل از طی مراحل شرعی و عرفی، هیچ پسری به حریم روح و جسم‌تان راه یابد و بدانید که مجرد ماندن بهتر است از عرضه رایگان و جودتان به نااهلان. بدانید، پسرهایی که این‌چنین به شما ابراز علاقه می‌کنند و خواستار رابطه با شما می‌شوند، عموماً انسان‌های متعادلی نیستند مگر این‌که راضی شوند بلافاصله و قبل از ایجاد هرگونه رابطه، رسماً با خانواده به خواستگاری شما بیایند؛ در غیر این‌صورت این فرد یا طفل است یا شیطان صفت. در این‌گونه روابط بی‌ضابطه بلاشک همیشه دختر خانم‌ها بازنده و بیشترین ضرر می‌بینند.

شش سالگی جیم و شش خاطره از جیمی‌ها

طبق قولی که دادیم این هفته خاطرات شما را که از طریق سایت جیم به دستمان رسید چاپ می‌کنیم. از اینکه نشد خاطرات همه شما را چاپ کنیم عذر می‌خواهیم و از همین‌جا از دوستانی که زحمت کشیدند و خاطره فرستادند تشکر می‌کنیم.

f_tasnim



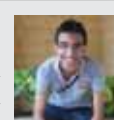
سر کلاس کنکور، بین ۴۰ تا دانش‌آموز که همه‌شان جیم‌خوان که چه عرض کنم، جیم خورند! جیم را بیشتر اوقات من می‌خرم. تا قبل از نیامدن معلم هم نزدیک به بیست نفر کنار هم می‌نشینیم و جیم می‌خوانیم! معلم هم که می‌آید چیزی عوض نمی‌شود، فقط تعداد جیم‌خوان‌ها تقریباً نصف می‌شود، اما تمام نمی‌شود حالا تصورش را بکنید، یک کلاس چهل نفری که صدای نفس‌های بچه‌ها را هم از جدیت معلم می‌توانی بشنوی، یک گروه آن آخر نشسته‌اند و دارند چیزی می‌خوانند به نام «جیم» که یکهو صدای خنده بالا می‌رود! ما هم برای ضایع نشدن کار، دست می‌گذاریم جلو دهانش و به انواع اظهارهای بدنی می‌نوازشیم که: «خاک بر سر... ساکت باش! الان گورت را می‌کند» صدای خنده و قیافه‌هایی که هر کدام دارند داد می‌زنند که ما داریم می‌میریم از خنده همین‌طور زیادتر می‌شود، آقا معلم عزیز ناگهان سبز می‌شود جلو همان بدبختی که آخرین خواننده جیم در آن دو ساعت است. جیم را با خشمی غیر قابل توصیف از روی میز چنگ می‌زند و می‌گذارد روی میز خودش، بعد هم دوتا تمرین جان درآر روی تخته می‌نویسد و می‌گوید: حل کنید! کلاس ساکت... بچه‌ها سرشان روی مسئله جان درآر و معلم مشغول جیم! ناگهان صدایی از آقا معلم شنیده می‌شود، شده است عین لبو! البته نه از عصبانیت! از خنده...!

mahdi-h



تابستان بود و چون هوا گرم بود معمولاً پنجره‌ها را باز می‌گذاشتم و به همین علت هر چند شب یک‌بار حشره‌ای به نام سوسک سر از اتاقم در می‌آورد. من هم که حوصله نداشتم بروم مگس کش بردارم و سوسک محترم را خلاص کنم به جایش جیم همان هفته را برمی‌داشتم و به کله‌ی جان‌سخت سوسک عزیز می‌کشیدم! نمی‌دانم که چرا هر هفته‌ی جدید باید ضربات متعدد تری به حیوان طفل معصوم می‌زد. معلوم نبود سوسک‌ها قوی‌تر می‌شدند یا اینکه کیفیت کاغذ جیم پایین می‌آمد!

h_khabazi



چند شماره قبل، داشتم پیامک‌ها را می‌خواندم که دیدم یکی گفته بود آرشو کامل جیم را دارد و می‌فروشد... من هم خوشحال، رفتم آرشو را چک کنم... آخر من فقط ۱۵-۱۰ شماره جیم را ندارم... خلاصه گفتم می‌روم ببینم چه شماره‌هایی را ندارم، بعداً یک جوری آن بنده خدا را پیدا می‌کنم و آرشو را می‌خرم... رفتم انباری، کارتون آرشو را برداشتم، درش را باز کردم... چشمتان روز بد نبیند! یک عدد موجود موزی از دنیا بی‌خبر به نام موش، سمت راست همه آرشو را به طور کامل نوش‌جان کرده بود... من هم از غم از دست دادن یار(!) این شعر را سرودم:
ای موش جیم خورده به جیم خوردنت مناز سرخورده من که از همه‌ی جیم‌ها بریده‌ام

آرشام ایرانی



یادم هست یک روز امتحان داشتم اما بد جوری دنبال مجله جیم بودم و با خودم کل‌کل کردم که تا جیم پیدا نکنم سر امتحان نمی‌روم؛ سرتان را درد نیارم، آخرش این‌قدر گشتم که یادم رفت ساعت را ببینم و ساعت امتحان هم رد شد. شدم از این‌جا مانده از آن‌جا رانده! آدم خانه و کلافه بودم که دیدم داداشم روزنامه خراسان خریده؛ بعدش هم فهمیدم امتحان برگزار نشده. هیچی دیگر از خوشحالی غلت می‌زدم.

m_kashiyan



روز سه شنبه بود ساعت ۵ دقیقه به یک بعدازظهر، داشتم تلویزیون نگاه می‌کردم. گوشیم زنگ خورد. شماره ناشناخته بود. جواب دادم. کسی که پشت خط بود سلام و احوالپرسی کرد (روزی که رفتم جایزه‌ام را بگیرم فهمیدم آقای حسین‌زاده بودند) و گفت من از دفتر هفته‌نامه جیم زنگ می‌زنم شما برنده‌ی مسابقه‌ی فتوچاپ (شماره‌ی ۲۳۵ جیم، عکس مربوط به دیالوگ اویاما و کلینتون) جیم شدید. آن لحظه واقعا خوشحال شدم و اصلاً هم شک نکردم که شاید سرکاری باشد و دارن اذیتم می‌کنند. آن‌قدر هول شدم که اصلاً نپرسیدم جایزه چیه؟! خلاصه وقتی گوشی را قطع کردم سریع به خواهر هام و خاله‌ام زنگ زدم و جریان را گفتم. بعد هم به دوستانم پیامک دادم که پنج‌شنبه این هفته می‌تواند اسم من را توی هفته‌نامه جیم ببینند. واقعا برایم غیره منتظره بود حتی اگر این مسابقه جایزه‌ای هم نداشتم واقعا خوشحال می‌شدم چون در هفته‌نامه‌ای که خیلی دوستش دارم و طرفدارش هستم، برنده شدم. بعد هم که رفتم جایزه‌ام را بگیرم وقتی برخورد خوب اهالی روابط عمومی روزنامه و آقای حسین‌زاده را دیدم باعث شد این خاطره برایم بیشتر از قبل ماندگار بشود.

f.qabel



خاطره من مربوط می‌شود به روز جشن‌تان یعنی سه سال پیش. اگر یادتان باشد جشن حدود ساعت ۸ شب تمام شد و تا شما جایزه برنده‌ها را دادید و ما هم توانستیم خودمان را از بین خیل جمعیت بیرون بکشیم و بیایم بیرون سالن، ساعت از هشت و نیم هم گذشت. من به همراه خواهرم و دوستم، قرار بود با اتوبوس برویم تقی‌آباد و قبل از ساعت ۹ از آن‌جا سوار اتوبوس دیگری بشویم و برگردیم خانه. توی اتوبوس خواهر و دوست گرام، کنار هم نشستند و مشغول تماشای فیلم‌هایی شدند که در طول جشن گرفته بودیم. من هم کنار یک دختر خانمی نشسته بودم که از پلاستیک دستش فهمیدم او هم از جشن جیم بر می‌گردد. خلاصه سر صحبت با این دوست‌مان باز شد و کلی با هم پشت سرتان غیبت کردیم. بحث رسید به جشن سال قبل. آن خانم گفت: «پارسال خیلی خوب بود آخه هم جمعه بود و هم سر صبح بود». من گفتم: «اره دیگه ببینید الان ساعت نزدیک نه شبه اون وقت ما باید الان تقی‌آباد پیاده شیم که از اتوبوس جا نمونیم...» یکهو آن خانم با قیافه‌ی بهت زده‌ای گفت: «تقی‌آباد رو که خیلی وقته رد کردیم!» و من با قیافه‌ای بهت زده‌تر گفتم: «شوخی نکن...!» و نفهمیدم چطور ی بلند شدم و گفتم: «بچه‌ها بلند شین که بیچاره شدیم...!» خلاصه... ۳ تا دختر ساعت ۹ شب در خیابانی که حتی اسمش را نمی‌دانستیم! داشتیم سگته می‌زدیم، چون فرصت نمی‌شد برگردیم تقی‌آباد؛ تصمیم گرفتیم آژانس بگیریم. اول که آقایان راننده آژانس که چند عدد جوان تخس بودند، لطف کردن و جلوی چشم ما سر این‌که کدامشان ما را ببرند با هم کل‌کل می‌کردند! بعدش هم که یک راننده میانسال از بین‌شان بلند شد تا ما را ببرد، اول رفت سمت یک ماشین و پس از مدت طولانی خیره شدن به ماشین، ناگهان گفت: «نه این ماشین من نیست!» و در آن لحظه ما سه‌تا نمی‌دانستیم بخندیم یا سگته کنیم. خلاصه این‌که آن شب خدا خواست که ما سه‌تا زنده به منزل برگشتیم. البته این رو هم بگویم که در تمام آن لحظات وحشتناک، ورد زبان‌مان این بود که: «غصه نخورین اینا همش خاطره میشه!!!»

معرفی وبلاگ: «سامع سوم»

http://www.samee3vom.parsiblog.com/ «سامع سوم» از اردیبهشت ۸۸ فعالیت خودش را شروع کرده است. متعلق به خانم جوانی است که از زمان کنکوری بودنش تا الان که طلبه جوانی است و هر از چندی هم برای تبلیغ عازم مناطق محروم کشور می‌شود، را به رشته تحریر درآورده. لیست دوستان بسیار بلندبالایی دارد و گرچه از تگ‌های تقسیم‌بندی موضوعی استفاده نکرده اما یکی از موضوعات پر و پیمان وبلاگش همین «سفرنامه طلبگی» هایش است، پست‌هایی که عمدتاً با عکس مستند همراه است. وی دستی درآتش هنر نیز دارد و گاهی تصویرسازی‌هایش را نیز برای مخاطبانش می‌گذارد.

از وبلاگ «آذرباد»

◀ دولتی شدن آرمان‌ها / همه می‌دانیم داستان NGO در ایران چقدر اسفبار است. البته این فقط درد ما نیست و همه کشورهایی که به نفت وابسته‌اند، شبیه این وضعیت را دارند و این اصلاً خوب نیست. حالا ورود دولت به عرصه مجازی نیز همین داستان را دارد. سایتی که خود را بی‌نیاز می‌بیند از کاربران، بی‌نیاز از فعالان. مجمعی شده است از بخش حاکمیتی اینترنت. خود را خصوصی معرفی می‌کند اما در اولین همایش نام نهادهای عمومی و حکومتی به عنوان حامیان در پوسترها و بنرها درج می‌شود. بودجه زیادی هزینه می‌شود ولی...

از وبلاگ «عابدکوپولو»

◀ جوانمرد صفورا / «می‌دانی صفورا، خسته شده‌ام دیگر! حتی یک بار هم نشد بگذارند اول ما گوسفندان را آب دهیم» در سایه درختی ایستاده بودند. مردان جوان آن‌قدر دور چاه را شلوغ کرده بودند که دیگر جایی برای آنان نمی‌ماند. خسته بودند اما مثل هر بار باید مدت‌ها انتظار می‌کشیدند تا اطراف چاه خلوت شود. پسر جوانی از کنارشان رد شد و گفت: زیبارویان شعیب را ندیده‌اید؟ روسری‌هایشان را روی صورت‌شان کشیدند. نگاه مردان جوان اذیت‌شان می‌کرد. دختر حرفش را ادامه داد: «جوانمردی در میان این مردان چه نایاب است» مرد جوان و بلندقدی به سمت‌شان می‌آمد. هر دو مضطرب شدند. او را نمی‌شناختند. ظاهرش به آن‌جا نمی‌آمد. گوسفندی هم که همراهش نبود. «صفورا! این مرد از ما چه می‌خواهد؟» صفورا صورتش را محکم‌تر گرفت. صدای مرد در گوش دختران طنین انداخت: «از دور دیدمتان با گوسفندان این‌جا ایستاده‌اید» صفورا نگاهش را به پایین انداخت. «دختران شعیب‌ایم. پیراست و ناتوان. کسی هم نیست گوسفندان را به چرا ببرد.» «پس چرا ایستاده‌اید، گوسفندان‌تان آب نمی‌خواهند؟» «مگر نمی‌بینی مردان در اطراف چاه جمع شده‌اند؟» موسی نگاهش به مردان جوان کرد. با چه تلاشی سعی می‌کردند از همدیگر جلو بزنند. گوسفندان‌شان تشنه‌تر بودند یا خودشان؟ مدت‌ها بود غم غربی در دلش نهفته بود. انسان‌های روزگارش تشنه بودند.

این طرح رازودتر اجرایی کنید

«عضو شورای شهر مشهد گفت: با اجرای طرح پزشک خانواده مشکلات شهری مانند ترافیک، پارکینگ و آلودگی هوا برطرف می‌شود.»

به جان خودش نباشد به جان خود حقیرمان اگر مسئولان بدانند که این طرح به تنهایی از پس این همه مشکل که همه را بیچاره و ایضا درمانده کرده، برمی‌آید هر چه زودتر طرح‌های «پرستار خانواده»، «آمبولانس قوم و خویش»، «تزریقاتی فک و فامیل»، «بهبار خانواده» و «امنشی دوستان و آشنایان» را اجرایی می‌کنند، تا دیگر مشکلات شهری از جمله وضعیت نامناسب آسفالته معابر، شلوغی خطوط اتوبوسرانی، عارضه نوشتن یادگاری پشت صندلی‌های مترو، مشکل نوسانات نرخ ارز و همچنین اشتغال ازدواج و مسکن جوانان نیز ریشه کن شود. متأسفانه دولت به اشتباه فکر می‌کند که می‌تواند با طرح‌های منسوخ شده‌ای چون زوج و فرد کردن خودروها، توسعه حمل و نقل عمومی، استاندارد کردن بنزین، از رده خارج کردن خودروهای فرسوده و غیره از پس این مشکلات برآید ولی نمی‌داند که باید طرح پزشک خانواده را به‌جسب زیرا اگر این طرح اجرایی شود ۲ حالت وجود دارد، **حالت اول:** بیمار درمان نمی‌شود و از آن‌جا که مرگ حق است باید در خانه به انتظار جناب عزرائیل بنشیند، در نتیجه دیگر مشکلات ترافیک، آلودگی هوا و پارکینگ نخواهیم داشت. اما **حالت دوم:** بیمار در عین ناباوری درمان می‌شود. او در این حالت خوشحال و سرمست با خودروی خود در خیابان‌ها ویراژ می‌دهد و لذا شهر با مشکل ترافیک و آلودگی هوا مواجه می‌شود. عزیزان توجه داشته باشند که جای هیچ گونه نگرانی نیست، چرا که ۲ حالت وجود دارد، **حالت اول:** بیمار در حین رانندگی تصادف می‌کند و می‌میرد و در نتیجه دوباره مشکلات مذکور حل خواهد شد. اما **حالت دوم:** بیمار مقاومت می‌کند و به این راحتی‌ها نمی‌میرد، این جاست که باید برگ برنده را رو کنید و صورت حساب درمان را نشان دهید، شک نکنید که همچون سیانور، در لحظه عمل می‌کند و بدین ترتیب برای همیشه مشکلات ترافیک، پارکینگ و آلودگی هوا بر طرف می‌شود!

اول یک اسم بحال برای بلاگتان پیدا کنید!



شرح بلاگتان را هم بگذارید!



بعد، قالب برایش انتخاب کنید!



و اگر دوست دارید، بر آن موسیقی هم بیفزایید!



بخش نظرخواهی بلاگتان را تنظیم کنید!



و از گذاشتن لینکهای دوستانتان هم غفلت نکنید!



در نهایت، سعی کنید مطالب اورجینالی برای پستهایتان تهیه کنید!



و هر از چندی هم، میزان بازدیدکنندگان از بلاگتان را چک نمایید!



ننانونی فارغ التحصیلان دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی خراسان رضوی

به منظور ارائه خدمات مناسب تر به اعضاء مخاطبین و مراجعین، غرفه های خدمات خود را واگذار می نماید.

غرفه فروش کتاب و نرم افزار	غرفه خدمات بیمه (ویژه شرکت ها و نمایندگی های بیمه)
غرفه فروش رایانه و لب تاپ	غرفه خدمات گردشگری و زیربنایی (ویژه شرکت ها و آژانسهای مسافرتی)

روابط عمومی تعاونی فارغ التحصیلان دانشگاه ها: ۰۵۱۱-۴۷۰۳۲۰-۴۷۰۳۲۱

دکتر علیرضا آزمندیان

همایش خلاقیت و کارآفرینی

جمعه ۲۰ بهمن - هتل سحاب

تلفن رزرو: ۰۹۱۵۴۴۴۴۱۸۸ - ۸۵۵۲۹۱۹

زبانگده معرفت MLI

ثبت نام ترم اول زمستان
مکالمه برای خاتمه های خانه دار
کلاسهای Panel Discussion
دریافت جایزه بهترین سیستم آموزشی از AEP

چهارراه راهنمایی - نبش سناباد ۵۴ ۸۴۴۸۸۴۴

جهت چاپ آگهی در جیم با شماره ۲۲۴۳۰۰۰ تماس حاصل نمایید.